

ترکیسی

ہمد م خورشید

محمد باقر پورامینی



بانوان نمونہ ۳

نرگس

« ہمد م خورشید »

تألیف:

محمد باقر پورامینی

تقدیم به مادرم

فروغ دیده و مینوی محبت



پورامینی، محمدباقر، ۱۳۳۷ -
 نرگس همدم خورشید / تألیف محمدباقر پورامینی - سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم (ع)،
 انتشارات نورالسجاد، ۱۳۷۸.
 ۱۰۸ ص - (باتوان نمونه ۴)

ISBN 964 - 92009 - 7 - 5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه: ص. ۱۰۴ - ۱۰۸ همچنین به صورت زیر نویس. ۱. ترجمی -- سرگذشتنامه. ۲. زنان مقدس اسلام.
 الف. سازمان تبلیغات اسلامی. پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، و انتشارات نورالسجاد. ب. عنوان.
 ۹ پ BP۵۲/۲/۵۴ ۲۹۷/۹۷۹

۲۳۳۹۸ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات نورالسجاد

قم - میدان آستانه - پژوهشکده باقرالعلوم (ع)
 تلفن ۷۴۰۳۶۹ - نمابر ۷۴۰۳۵۵

نام کتاب	نرگس (همدم خورشید)
مؤلف	محمدباقر پورامینی
ناشر	انتشارات نورالسجاد
چاپ	الهادی
تاریخ چاپ	زمستان ۱۳۷۸
نوبت چاپ	اول
شمارگان	۳۰۰۰
قیمت	۳۵۰۰ ریال

شابک ۹۶۴ - ۹۲۰۰۹ - ۷ - ۵

ISBN 964 - 92009 - 7 - 5



«فهرست مطالب»

۷ سخن پژوهشکده
۱۱ مقدمه
۱۳ شهره شهر
۲۰ شمع شمعون
۲۶ سور و سوگ
۳۰ روایت رؤیا
۳۸ دربند دل
۴۵ سفیر سامراء
۵۶ آستان آشنا
۶۱ حُسن حُسن
۶۶ سرور سوسن
۷۶ نور نورگس
۹۵ راحت ریحانه
۱۰۳ منابع و مآخذ

«سخن پژوهشکده»

حضور حماسی زنان مسلمان در طول تاریخ اسلام و تشیع، به حق یک حضور غیر قابل انکار، چشمگیر و همه‌جانبه بوده است. زنان مسلمان ضمن انجام مسؤلیتهای خطیر خانه‌داری، تربیت فرزند، تأمین نیازهای روانی و طبیعی همسران خود، به طور شگفت‌انگیزی در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و عبادی، فعالیت مستمر داشتند، حتی در برخی مقاطع، بیشتر و بهتر از مردان به ایفای نقش پرداختند. چنانکه در میادین دفاع از حریم دین و مذهب، پرچمدار نبرد حق بر ضد باطل شدند و یا حداقل عامل تحریک احساسات مذهبی و غیرت دینی مردان گشتند.

متأسفانه با گذشت زمان، بر چهرهٔ درخشان این حقیقت تاریخی غبار تحریف نشست و امت اسلامی هرچه از صدر اسلام و زمان حضور ائمهٔ هدی علیهم‌السلام فاصله گرفت به همان مقدار نیز بر عمق این تحریف افزوده شد و سیمای زن و رسالت وی به گونهٔ دیگر ترسیم گردید. از سوی دیگر تفکر غلط «مردسالاری» که در اعماق تاریخ،

مؤرخان و جامعه اسلامی ریشه دوانده، مقام و منزلت زن از مرتبه والای معنوی و اجتماعی به جایگاه پست «ابزاری» تنزل یافت به گونه‌ای که قرائتها و برداشتهای صاحب‌نظران از آیات قرآنی، روایات اهل بیت علیهم‌السلام، سیره، سنت و شرح حال آنان نیز در همین محور ادامه پیدا کرد و به ناچار زن از عرصه‌های وسیع خدمات اجتماعی به زاویه جهل و بی‌تفاوتی برگشت و تنها به امور خانه دل خوش کرد.

البته این‌گونه محدودیتها و... اختصاص به زنان مسلمان نداشت، بلکه در معرفی سایر ارزشها و حتی ترسیم سیمای مبارک پیامبران، انبیاء، ائمه معصومین علیهم‌السلام، فقهاء، محدثان و دانشمندان اسلامی و شیعی هم این تحریفات به وقوع پیوست و چهره آنان به شکل منفی، منزوی، غیراجتماعی، ساده‌لوح، بازی خورده، ترسو، بی‌تفاوت و... نشان داده شد تا جائی که علمای بزرگ و فقهای نامدار شیعه همانند: شیخ صدوق، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه مجلسی، شیخ بهایی و دیگران متهم به «آخوند درباری» شدند و این در حالی بود که این بزرگان به دلیل جایگاه والای علمی و اجتماعی، حکومت‌های زمان خویش را تحت تأثیر قرار داده بودند و به سبب درایت، مدیریت و ارشادات اینان، حکومتها و دربارها در جهت خدمت به دین و مردم و حفظ عظمت اسلام و مسلمین تا حدودی به موفقیت‌هایی دست یافتند. به هر حال دامنه تحریفات همچنان رو به افزایش بود و به طور طبیعی آثار نامطلوب آن، تار و پود جامعه اسلامی را فراگرفت. تاریخ، علوم و فرهنگ اسلامی و شیعی به یغما

رفت. توسط دشمنان از شخصیت‌های افسانه‌ای برای جوان مسلمان،
الگو و قهرمان ساخته و پرداخته شد و غرب و شرق قبله فکر و
فرهنگ ما گردید و...

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری قائد بزرگ
«حضرت امام خمینی (ره)» این فرهنگ منحط ناکهان دگرگون شد.
دوباره قرائت ناب و جدیدی از اسلام و تشیع، پیامبران، امامان
معصوم و عالمان دین به مردم عرضه شد و زنان نیز دوباره به
صحنه آمدند و همانند صدر اسلام و ایام حضور ائمه علیهم‌السلام به ایفای
نقش پرداختند و جایگاه واقعی خویش را بازیافتند.

در این میان گروهی از طلاب فاضل و اهل قلم جهت تحکیم این
فرهنگ اصیل، همدل و همنوا شدند تا تاریخ اسلام و سرمایه‌های
ارزش آفرین تشیع را تحقیق و شناسایی و دوباره احیا کنند و برای
نسل جوان، خواهران و مادران امروز و آینده از شخصیت‌های
خودی، واقعی و تحریف نشده، الگو و قهرمان راستین معرفی
نمایند. این حرکت مبارک با مجموعه گرانسنگی چون «دیدار با ابرار»
شگفتن آغاز کرد و با گنجینه‌های ارزشمندی همانند: «دیوار ابرار»،
«شاعران قبیله نور»، «گلدسته‌های سبز»، «راویان نور» و «گلشن ابرار» به
مرحله رشد و بالندگی گام.

طرح پژوهشی «بانوان نمونه» در ادامه و تکمیل همان حرکت
مبارک است. در نخستین گام، حدود ده شخصیت از زنان بزرگ
تاریخ اسلام مانند: همسران انبیاء، مادران معصومین علیهم‌السلام و
اصحاب باوفای آنان برگزیده شد. دوستان «مجمع اهل قلم» هر

کدام، کار پژوهش و نگارش زندگینامهٔ یک شخصیت، از آنان را بر عهده گرفتند و تلاش پژوهشی آغاز شد. نگارش این ده دفتر گام اول این مجموعهٔ نفیس است که اگر توفیق خداوندی شامل حال شد، این حرکت همچنان استمرار خواهد داشت. امید است انشاء... نتیجهٔ تلاش و پژوهش دوستان همانند «دیدار با ابرار» پرخیر و مفید باشد و تدوین شرح حال زنان بزرگ اسلام و تشیع هر روز بیشتر و بهتر تداوم یابد.

به منظور تکمیل این مجموعه از رهنمودهای مخلصانه و منطقی استادان و محققان تاریخ، تراجم، سیره و رجال و همهٔ دوستان اهل نظر صمیمانه استقبال می‌شود. تقاضا داریم، تذکرات اصلاحی و تکمیلی و هر رهنمودی را به نشانی قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۱۳۵ ارسال دارید و این مجموعه را با محبتها و بزرگواری خود دلگرم سازید.

و ما عندالله خیر للابرار
قم، پژوهشکدهٔ باقرالعلوم علیه السلام

✿ مقدمه

سنه ۲۶۵ قمری بود...

ابن بحر شیبانی، پس از زیارت کربلای معلی، در شهر کاظمین مأوی گرفت و به زیارت مزار دو معصوم مدفون آنجا شتافت. قطرات اشک این زائر، نجوای با ایشان را طراوت بخشید و «غبار غم» را از سینه او زدود. این لذت و فرحبخشی مناجات، یگانه هدیه معصومان نبود، بلکه زمینه دیدار با پیرمرد نشسته در کنار ضریح، برای او فراهم آمد؛ او بشر بن سلیمان، یار نامی امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود.

آن دو به سرعت با یکدیگر آشنا شدند و از «گنجینه گفتمان» ایشان سیر تحولات پنهان و زیبای زندگی حضرت نرگس، (که به ملیکه، سوسن و ریحانه شهره است) عیان گردید و در تاریخ سبز و ماندگار خاندان امامت، ثبت شد.^(۱)

ملیکه، گل شیدایی است که سرزمین قیصر روم را برای وصل به خورشید امامت ترک گفت و «در دار ادب» شکفت و عطر دل انگیزش

۱- ر.ک: کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۱۷.

«بوی بهار» را پراکند.

«سیمای سوسن» در سرای سامرا درخشید؛ آن دم که «همدم خورشید» شد و به همسری ابامحمد علیه السلام مفتخر گردید، و آنگاه «نور نرگس» از گوهر صدفش تلالو یافت و «عید عشاق» را با تولد اباصالح علیه السلام به ارمغان آورد.

«روایت ریحانه» حکایتی است جذاب و دلنشین، برای آنانکه در انتظار «سپیده صبح» دیده به دیدار دوست دارند و «گل نرگس» را جستجو می‌کنند.

کی رفته‌یی ز دل، که تمنا کنم ترا؟! کی بوده‌یی نهفته، که پیدا کنم ترا؟!
زیبا شود به کارگه عشق، کار من هر گه نظر به صورت زیبا کنم ترا*
مساعدت مسؤولان محترم پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام و عنایت آقایان
اباذری و ابراهیم‌زاده، در مطالعه و ارائه نظر پیرامون این کتاب را، پاس
می‌دارم و از همکاری همسرم در به انجام رساندن مطلوب این اثر، بسیار
سپاسگذارم.

محمدباقر پورامینی
زمستان ۱۳۷۸

۱ شهره شهر

در تاریخ امپراتوری روم شرقی، «قسطنطنیه» نام نامی و یاد به یاد ماندنی دارد و صفحات تاریخش با نور «ملیکه» آن «شهره شهر» پاکی و فرزانی، تالوی خاصی یافت.

پیش از احیای قسطنطنیه، شهر روم، مهد و مرکز امپراتوری بزرگ روم به شمار می‌رفت، این شهر به سال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد و از همان هنگام دولت روم پدید آمد. در سال ۳۱۲ م. امپراتور مشهور و نامی آن، کنستانتین (قسطنطین) دین مسیح را به عنوان دین رسمی روم پذیرفت و خود نیز بدان گروید و آنگاه پایتخت امپراتوری را در سال ۳۳۰ م. به «بیزانس»^(۱) منتقل کرد و آن شهر به نام او «قسطنطنیه»^(۲) نام

۱ - بیزانس (Bizans) به یونانی بوزانتیون شهر قدیم، در محل استانبول کنونی در ۶۶۷ قبل از میلاد به دست یونانیان بنا شد و به سبب موقعیتش بر تنگه بسفور از همان ابتداء اهمیت یافت. نام قدیم این شهر در مآخذ اسلامی به صورت «بزنطیه» ضبط شده است (ر.ک: فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۵، ص ۳۰۹؛ المنجد فی الاعلام، ص ۱۱۷).

۲ - مقصود از قسطنطنیه، شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آن را کنستانتینوپول (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

گرفت^(۱).

ابن خرداد که (متوفای حدود ۳۰۰ ه.ق) می‌نویسد:

«...پادشاه بعدی نیز در رومیه اقامت داشت که نام وی قسطنطین بزرگ بود، سپس وی به بزنطیه منتقل شد و گرداگرد آن دیواری بنا کرد و آن را قسطنطنیه نامید و این شهر تا امروز مرکز پادشاهان روم است^(۲)».

پس از مرگ کنستانتین (۳۳۷ م) امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد و پس از ایشان، رومی‌ها شخصی را بنام «والنتین» به امپراتوری خود برگزیدند و او نیز بی‌درنگ با انتصاب برادر خود به عنوان امپراتور شهر روم، کشور روم را به دو بخش شرقی (با مرکزیت شهر قسطنطنیه) و غربی (با پایتختی شهر روم) تقسیم کرد^(۳). قسطنطنیه به عنوان پایتخت امپراتوری روم شرقی تا مدت یکهزار سال در میان شهرهای بزرگ جهان از لحاظ عظمت و زیبایی مقام اول را داشت^(۴) و

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

(Constantinople) یعنی شهر قسطنطین می‌نامند، اما همین که سلطان محمد فاتح در

۱۴۵۳م. آن را گشود، آنجا را اسلامبول یا استانبول (شهر اسلام یا بندرگاه) نامید (ر.ک: حوادث

بزرگ تاریخ، دویت ویلیام، ترجمه رضا امینی، ص ۴۲ - ۴۰)

۱- ر.ک: معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۳۴۷؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه

علی جواهر کلام، ص ۲۵؛ تاریخ جهانی، ش. دولاندلن، ترجمه احمد بهمنش، ج ۱، ص ۳۰۵ و

۳۰۶؛ مروج الذهب، علی بن حسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۳۰۹؛ تاریخ

کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، و.م. میلر، ترجمه علی نخستین، ص ۲۲۹.

۲- مسالک و ممالک، ابن خرداد به، ترجمه سعید خاکرند، ص ۸۷.

۳- الدولة البيزنطية، السيدالبازالعريبي، ص ۱۹؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ص ۲۵.

۴- قسطنطنیه حدود صد دروازه داشته، که یکی از آنها، دروازه طلایی (دری آهنین و زرکوب) بوده

است (ر.ک: همان؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۴۷).

محور سیاسی، فرهنگی و دینی دنیای مسیحیت به شمار می‌رفت^(۱).
 زکریا بن محمد قزوینی (متولد ۶۰۵ ه. ق) قسطنطنیه را چنین توصیف
 می‌کند:

«...شهری است بزرگ و خانه پادشاه را قلعه‌ای است که دور آن
 قلعه یک فرسنگ است و سیصد در از آهن به آن قلعه
 گذاشته‌اند و کنیسه‌ای است در آن قلعه که گنبدش از طلا
 است... در نزدیک کنیسه مناره‌ای است طولش ۳۰۰ ذراع و
 عرضش ۱۰ ذراع، در بالای این عمود قبر قسطنطین، بانی
 شهر و کنیسه است و در بالای آن مناره، صورت قسطنطین را
 که سوار بر اسب است ریخته‌اند^(۲)».

قسطنطنیه در نگاه ویل دورانت اینگونه است:

«این شهر در طی دو قرن پس از پایتخت شدن، تبدیل به
 غنی‌ترین و زیباترین و متمدنترین شهر جهان شد و تا ده قرن
 نیز به همان حال باقی ماند... و در سال ۵۰۰ م، جمعیتی در
 حدود یک میلیون نفر داشت. قسطنطنیه پنج کاخ سلطنتی،
 شش کاخ برای بانوان دربار، سه کاخ برای سران دولت، ۴۳۸۸
 عمارت بزرگ، ۳۲۲ کوچه و ۵۲ رواق داشت^(۳)».

۱ - روم شرقی دارای دوازده اسقف بود، که شش تن از آنان در پایتخت، قسطنطنیه و در محضر
 امپراتور، و شش تن دیگر در بخش‌ها و مراکزی چون «عموریه»، «آنکارا»، «ارمیناق»،
 «تراقیه»، «سقلیه» و «سردانیه» سکونت داشتند. (ر.ک: مسالک و ممالک، ص ۹۰ و ۹۱)
 ۲ - آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، ص
 ۶۸۶

۳ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه صارمی، طاهری، پاینده، ج ۴، ص ۹.

امپراتوری روم شرقی از آن رو که وارث تمدن کهن روم بود، اعتبار و نفوذ بسیار داشت؛ هم قوانین روم را حفظ کرد و هم مجموعه قوانین نوینی توسط امپراتور ژوستین بوجود آورد، به همین خاطر در مقایسه با روم غربی، از پایداری بیشتری برخوردار بود^(۱).

جنگهای خونین بسیاری در تاریخ تحولات قسطنطنیه ثبت است، از جمله می توان به نبردهای ایران و روم شرقی اشاره کرد^(۲). از آن سو هر یک از دو قطب بزرگ آن دوره، در گیر حوادث تلخ درونی و رقابت های داخلی و تشدید فشارها و افزایش محدودیت ها بودند. هنگامی که این دو قدرت جهانی روند رو به زوال را سپری می کردند، مکتب اسلام در شبه جزیره عربستان متولد شد، و به سرعت رو به رشد و ترقی نهاد.

پیامها و مکاتبات روحبخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قیصر روم^(۳) و اسقف های روم شرقی^(۴)، دریچه نوینی را برای احیای زندگی سالم و حیات عزت آفرین در پرتو وحی و معنویت گشود؛ که این مهم را می توان در پاسخها و واکنشهای ایشان جستجو کرد^(۵).

- ۱ - تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۶ و ۲۷؛ تاریخ اورشلیم، دکتر سیدجعفر حمیدی؛ ص ۱۷۱ - ۱۶۸.
- ۲ - ر.ک: ایران در آستانه یورش تازیان، آ. ای. کولسینکف، ترجمه م. محیائی، ص ۲۰۰ - ۱۹۳.
- ۳ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین نامه برای هرقل ارسال داشت، از جمله می توان به نامه ارسالی حضرت در هنگام اقامت در تبوک اشاره کرد. (ر.ک: مکاتیب الرسول، علی احمدی، ص ۱۰۵ - ۱۱۷؛ نامه ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، دکتر محمد حمیدالله، ترجمه دکتر محمد حسینی، ص ۱۷۳ - ۱۵۵).
- ۴ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامه هایی به اسقف اعظم روم در قسطنطنیه و اسقف ایله نوشت؛ گویند: ضغاطر - اسقف و سرپرست پرستشگاه امپراتور - در نتیجه نامه پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان گشت و پس از مدتی اسلام خود را آشکار ساخت و سرانجام او را کشتند و پیکرش را در آتش سوختند (ر.ک: نامه ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).
- ۵ - همان، ص ۱۶۶ - ۱۶۳.

حضرت محمد ﷺ در نخستین نامه خود به هرقل (هراکلیوس)^(۱) چنین مرقوم داشت:

«... کسی که پیرو راستی گردد، گزند نمی‌بیند. پس از ستایش و سپاس خدا، من تو را به اسلام و پذیرفتن آن، فرامی‌خوانم. به آیین اسلام درآی تا گزند نبینی. اسلام را بپذیر تا خداوند دوبار تو را پاداش دهد. اگر بر این پیام پشت کنی، گناه همه مردم کشور (یا کشاورزان) بر تو خواهد بود^(۲)...».

هراکلیوس نیز در پاسخ چنین نوشت:

«... همانا نوشته تو همراه فرستاده‌ات به من رسید و من به پیامبری تو گواهی می‌دهم. ما نام تو را در انجیل می‌یابیم، عیسی پسر مریم، ما را به آمدن تو مزده داده است. من مردم روم را به آیین تو فراخواندم، ولی نپذیرفتند، اگر پذیرفته بودند، بی‌گمان به سود ایشان بود. من خود بسیار دوست داشتم که در نزد تو بودم و به خدمتگزاری تو و شست و شوی پاهای تو می‌پرداختم^(۳)...».

۱ - هرقل یا هراکلیوس اول، امپراتور روم شرقی از ۶۱۰ تا ۶۴۱ م. جانشین فکاس امپراتور گردید (ر.ک: فرهنگ معین، ج ۶، ص ۲۲۶۸).

۲ - الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۶، ص ۳۶۴؛ صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، ص ۵۷۹؛ تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۶، ص ۵۶۶؛ التراتیب الاداریه، عبدالحی الکتانی، ج ۱، ص ۱۵۶؛ مکاتیب الرسول، ص ۱۰۵.

۳ - تاریخ یعقوبی، ص ۸۴؛ نامه‌ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد ﷺ، ص ۱۵۷.

گویند: قیصر روم پس از گواهی به رسالت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اظهار ترس از غوغای عوام، دحیه بن خلیفه کلبی - فرستاده پیامبر اسلام - را نزد اسقف بزرگ قسطنطنیه فرستاد تا نظر او را که بیشتر مورد احترام مردم بود، بداند. اسقف به رسالت خاتم انبیاء شهادت داد و جامه سپید پوشید و رهسپار کلیسا شد و به یگانگی خدا و پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گواهی داد و مردم روم را به اسلام دعوت کرد، و در همانجا، در گیرودار غوغای عوام به شهادت رسید و قیصر هم پیش از پیش از رومیان بیمناک شد و از قبول اسلام معذرت خواست ^(۱)/_(۲). در نتیجه، زمینه نبردها و درگیریهای خونین با سپاه اسلام فراهم گردید و امپراتور روم، رومیان را برای جنگ با مسلمانان ترغیب می ساخت؛ غزوه تبوک پاسخی بر این تهدید بود ^(۳).

علاوه بر درگیریهای آغازین سپاه اسلام و روم شرقی، نبردهای مختلفی نیز در طول قرنهای نخستین هجری صورت گرفت ^(۴) و کفه

۱ - اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تاریخ پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۸۵ و ۴۸۶.

۲ - در زمان خلیفه اول، نمایندگان سپاه اسلام نزد هرقل رفته و او را به اسلام دعوت کردند. امپراتور در پاسخ، تصاویر منسوب به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به ایشان نشان داد و مدعی شد که: این تصاویر از جبرئیل به آدم و از او به ترتیب به سایر پیامبران و از آنان به ذوالقرنین رسیده و از او به پدران ما به ارث رسیده است و اکنون نیز این میراث نزد من است! بخدای که اگر دل از این مملکت بر توانستی گرفت با شما می آمدم! لکن دل از این نعمت و دولت نمی توانم کند. آنگاه هرقل سپاه خود را تجهیز کرد و ایشان را برای نبرد با مسلمانان ترغیب ساخت. (ر.ک: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ترجمه مستوفی هروی، ص ۷۲ - ۶۵).

۳ - السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴ - در زمان خلیفه سوم، کنستانتین فرزند و جانشین هرقل با هزارو دویست کشتی به مصاف مسلمانان رفت، چون به دریای نیل رسید، باد مخالف وزیدن گرفت و موجهای عظیم تمام مسلمانان را غرق کرد. (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

پیروزی به تناوب به یک سمت و سو سنگینی می‌کرد. در این میان جنگ و گریزهای سالهای ۲۴۰ تا ۲۵۳ هجری در خور تأمل است؛ دوره‌ای که «ملیکا» دختر یوشعا و نواده امپراتور روم شرقی میخائیل سوم (قیصر سالهای ۲۲۸ - ۲۵۳ ق)^(۱) در قسطنطنیه می‌زیست و حوادث را پی‌گرفت و چشم به آینده‌ای روشن داشت!

منم که شهره شهرم بعشق وزیدن

منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافرست رنجیدن*

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

کشتی‌های او را واژگون ساخت! در این هنگامه، کشتی امپراتور نجات یافت و در جزیره سقلیه پهلو گرفت. اهل جزیره که مذهب امپراتور را داشتند، در آغاز از او بگرمی استقبال کردند، اما چون از غرق شدن بسیاری از سپاهیان روم شرقی آگاه شدند، در اندیشه قتل کنستانتین برآمدند و سرانجام او را در گرمابه کشتند. (ر.ک: الفتوح، ص ۳۰۳ و ۳۰۴)

۱ - ر.ک: تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، ص ۵۵۰؛ الدولة البیزنطیه، ص ۲۹۴.

* - حافظ شیرازی.

۲

شمع شمعون

«شمعون صفا» شهاب پارسایی و سپهر پایداری بر مرام و آیین خود بود و تبارش نیز در دوره‌های پسین، این میراث نیکنامی را محفوظ داشتند؛ آنگونه که «ملیکا» دختر سیزده‌ساله یوشعا، میراث جدش شمعون^(۱) را پاس داشت. شمعون صفا^(۲) فرزند حمون^(۳)، از اصحاب خاص و یکی از دوازده حواری^(۴) حضرت عیسی علیه السلام و سرآمد آنان بود که بدو «پطرس» نیز می‌گفتند^(۵).

۱ - «ملیکه» از سوی مادر به شمعون صفا منسوب است. (ر.ک: کمال‌الدین، شیخ صدوق، ۴۱۵؛

کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۲۳).

۲ - شمعون قانونی، نام یکی دیگر از دوازده حواری عیسی علیه السلام است. او همان شمعون غیور است و لفظ قانونی اشاره به غیوری او دارد. (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، ج ۳۰، ص ۶۰۳).

۳ - حمون یا (یونا) پسر دیگری به نام «اندریاس» داشت که از حواری عیسی علیه السلام بشمار می‌رفت. (ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸۴)

۴ - حواریون حضرت عیسی علیه السلام عبارت بودند از: شمعون (پطرس)، اندریاس، یعقوب بن زبدي، یوحنا، فیلیس، برنوبا، قوما، متی، یعقوب بن حلفی، لیبوس، شمعون قانونی و یهودای اسخر یوطی (ر.ک: تاریخ یعقوبی، همان).

۵ - تاریخ یعقوبی، همان؛ مروج‌الذهب، علی بن حسن مسعودی، ج ۱، ص ۵۸.

شمعون از آن رو که عموزاده حضرت مریم علیها السلام (۱) بود، از دوران کودکی حضرت مسیح، در کنار او و مادر با کرامتش ایستاد و سختی‌ها و مرارت‌های دوران فشار بر مؤمنان را بجان خرید و زندگی مخفی را با ایشان تجربه کرد (۲).

او در مقاطع مختلف، به عنوان سفیر، رسول و فرستاده عیسی علیه السلام به مناطق مختلف سفر می‌کرد و پیام توحید را به گوش ایشان می‌رساند و آنان را از بت‌پرستی و شرک برحذر می‌داشت (۳) و در پاسخ به درخواست مردم، در ارائه دلیل بر صحت ادعای خود، آن قدرتی را که مسیح پیامبر باذن پروردگار به او ارزانی داشته بود، عیان می‌ساخت؛ بیماران را شفا می‌داد و مردگان را زنده می‌کرد (۴).

هنگام غیبت عیسی علیه السلام و به امر خداوند، شمعون جانشین و وصی حضرت مسیح شد (۵) پیامبر خاتم صلوات الله علیه و آله می‌فرماید:

«...هنگامی که اراده خدا بر غیبت عیسی قرار گرفت، به او وحی شد که: نور و حکمت الهی و دانش کتابش را به شمعون بن حمون صفا به ودیعه بگذار و او را جانشین خود بر مؤمنین قرار

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

گویند: حضرت عیسی علیه السلام نام شمعون را «کیفاس» گذارد که به زبان سریانی همان پطرس است. (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، همان)

۱ - بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۸۶؛ ج ۳۶، ص ۵۵؛ ج ۳۹، ص ۱۶۵؛ ج ۶۳، ص ۱۰۰.

۲ - کمال‌الدین، ص ۹۴ - ۹۱؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۳ - بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۲.

۴ - همان، ج ۱۴، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۵ - همان، ج ۱۷، ص ۱۴۸؛ ج ۲۱، ص ۱۸۶؛ ج ۲۷، ص ۵۱۶؛ ج ۳۸، ص ۲، ۵۶، ۱۲۹؛ ج ۶۳، ص

ده، عیسی نیز چنین کرد و شمعون هماره میان قومش، دستورات پروردگار را احیا و اجرا می‌ساخت و به تمام وظایف عیسی در میان مردم عمل می‌کرد و با کفار پیکار می‌نمود. هر که به او ایمان آورد و از او اطاعت کرد مؤمن، و هرآنکه به انکار او پرداخت و او را نافرمانی کرد، کافر گردید^(۱)».

این انتصاب الهی که در روز ۱۸ ذی‌حجه انجام گرفت،^(۲) نقطه عطف هدایت و رستگاری مؤمنان شد و رمز نجات و سعادت پس از غیبت مسیح، در گرو پیروی از شمعون بود^(۳)/^(۴) تا آن هنگام که وصیتش به پایان آمد و پروردگار رسالت و پیامبری را به یحیی بن زکریا سپرد^(۵) و سرانجام شمعون، خونین‌بال و سربدار به سوی معبود عروج کرد^(۶).

علی بن حسن مسعودی می‌نویسد:

- ۱ - کمال‌الدین، ج ۱۳۰، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۶ و ۳۴۵.
- ۲ - بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۶۴؛ ج ۹۷، ص ۱۱۶؛ ج ۹۸، ص ۱۹۴. امام صادق علیه السلام در فضیلت روز ۱۸ ذی‌حجه فرمود: در این روز، عیسی وصی خود شمعون را در این مقام منصوب کرد. (ر.ک: همان، ج ۳۳، ص ۴۲).
- ۳ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: پیروان شمعون با ولایت او و شمعون بوسیله عیسی نجات یافت و عیسی نیز بواسطه خدا رستگار شد (ر.ک: همان، ج ۳۶، ص ۲۷ و ۲۱۶؛ ج ۳۸، ص ۱۴۱).
- ۴ - امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: حضرت عیسی قبل از غیبت، به یاران خود چنین گفت: همانا شما پس از من به سه فرقه تقسیم خواهید شد، دو فرقه‌ای که به خداوند افترا می‌بندند، دوزخی، و یک فرقه پیرو شمعون که بر پیمان با خدا راستگویند، در بهشت خواهند بود (ر.ک: تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۷).
- ۵ - کمال‌الدین، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۴؛ ج ۱۴، ص ۱۹۰.
- ۶ - امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: در آن شبی که شمعون به قتل رسید، هر سنگی را که از زمین برمی‌داشتند، زیر آن خون می‌دیدند! این حادثه در شب شهادت علی علیه السلام و روز شهادت حسین علیه السلام تکرار شد. (ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۴).

«پطرس را در شهر رومیه بکشتند و وارونه بردار کردند»^(۱).

فرزندان شمعون صفا، گام در گام پدر نهاده، راست قامت در پیروی و یاری از یحیی پیامبر^{علیه السلام} تلاش کردند و پس از شهادت او، مقام و صایت را در خاندان خود احیا نمودند. بدان گونه که یحیی^{علیه السلام} پیش از شهادت و به فرموده خداوند، فرزندان شمعون را وصی خود ساخت و حواریون و یاران عیسی و دیگران را به پیروی و اطاعت از ایشان ترغیب کرد^(۲).

تبار شمعون بن حمون در طول تاریخ خوش درخشیدند و در مقاطع مختلف، ایمان خود را از تند بادهای تحریف و تهدید حفظ کردند و همواره در گروه مؤمنان قرار داشتند. این جاودانگی و گوهر افتخار، در گفتگوی صمیمی یکی از نوادگان شمعون صفا با حضرت علی^{علیه السلام} هویداست؛ او در اولین دیدار که در نزدیکی منطقه صفین انجام گرفت، ضمن اعلام ارادت و پیروی از امیرمؤمنان، به حضرت چنین گفت:

«...من از نسل شمعون هستم، او که برترین، دوست

داشتنی ترین حواری نزد عیسی بود و مسیح پیامبر به او

وصایت را سپرد و کتاب و دانش و حکمتش را به او داد. پیوسته

خاندان او، بر آیینش استوار بودند و کافر و گمراه نگشتند»^(۳).

حکایت دیدار فوق، نکته زیبایی را به ذهن متبادر می‌سازد، و آن

تشابهی است که در روایات اسلامی بین حضرت علی^{علیه السلام} و شمعون صفا

۱ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۹.

۲ - کمال الدین، ص ۱۳۰ - ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۶.

در تاریخ از دو وصی یحیی، منذر بن شمعون و یعقوب بن شمعون یاد می‌کنند (ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۵۱۷).

۳ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۳۹.

بیان شده است؛ آنگونه که هر دو وصی و جانشین دو پیامبر بزرگ بودند، این مهم در کلام پیامبر رحمت حضرت محمد ﷺ چنین ترسیم می‌شود:

«شمعون وصی عیسی و علی و صبی»^(۱)؛

«شمعون وصی عیسی و علی وصی من است»؛

«یا علی! انت منی کشمعون من عیسی»^(۲)؛

«ای علی! تو نسبت به من مانند شمعون نسبت به عیسی

هستی».

روح این تشابه در «راز پنهانی» است که در هنگامه ظهور نواده امیرمؤمنان ﷺ و شمعون صفا تجلی می‌یابد، آن زمان که عطر کلام گل نرگس، مهدی منتظر در کنار در خانه حق، کعبه، پراکنده می‌گردد و این سخن از او به گوش می‌رسد که:

«يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ... أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَيْسَى وَ شَمْعُونَ

فَهَا أَنَا ذَا عَيْسَى وَ شَمْعُونَ، أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صلوات الله عليهما) فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

– مردم! هر کس که بخواهد عیسی و شمعون را بنگرد، همانا من

عیسی و شمعون هستم؛ هر کس که بخواهد محمد و

امیرمؤمنان ﷺ را نظاره کند، همانا من محمد و

امیرمؤمنان ﷺ هستم^(۳).

۱ - همان، ج ۳۸، ص ۲.

۲ - همان، ج ۳۸، ص ۱۰۳.

۳ - همان، ج ۵۳، ص ۹.

براستی نقش «ملیکا»، آن نواده پاک‌طینت شمعون صفا را در کجا
می‌باید جستجو کرد!!

علت عاشق ز علتها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست*

۳

سور و سوگ

در میان درباریان روم، زندگی «یوشعا» زبانزد بود؛ آن فرزند نامی امپراتور، یکی از نوادگان شمعون صفا را به همسری داشت و حاصل این پیوند، تولد دختر زیبایی بنام «ملیکه» بود. شگفتن این «سوسن»، بهار را به بوستان حیات آن دو به ارمغان آورد و دلها را در گرو محبتش سپرد؛ بدان حد که امپراتور به شدت بدو علاقه داشت.

ملیکه دوران کودکی را پشت سر نهاد و در قله نوجوانی، خاطرات شیرین قصر را با حکایات شمعون - آن وصی نیک مسیح علیه السلام - که از مادر می شنید، در آمیخت و در گنجینه ذهنش به امانت می سپرد. دوستی خدا و خدا دوستان بر زندگی اش سایه افکنده بود و نیایش با معبود را پاس می داشت.

دلبستگی خاص امپراتور به ملیکه، او را سرآمد منسوبان قیصر ساخت؛ از آن رو، بزرگ روم، آموزش و تعلیم اخلاق و آداب اجتماعی این نواده عزیز را به بهترین آموزگاران قسطنطنیه سپرد. او غیر از آموزش زبان رومی، فراگیری زبان عربی را نیز برای ملیکه مقرر ساخت، لذا یک مربی

همه روزه، در دو نوبت نزد او می‌آمد و عربی را به او آموزش می‌داد، بدان حد که دختر یوشعا این زبان مهم را بخوبی آموخت^(۱).

ورای انگیزه و نظر قیصر، زبان عربی زبان وحی است^(۲) و گویش بهشتیان^(۳)! و این زبان ترجمان آتیه زندگی ملیکه نیز می‌بود.

با گذشت سیزده بهار از عمر ملیکه، امپراتور ازدواج او را با نواده دیگرش - که عموزاده ملیکه نیز بود - پیشنهاد کرد؛ سخن پیشوای روم بود و همگی تسلیم نظر او!!

قصر قیصر در تدارک برپایی جشنی بزرگ آراسته شد و درباریان در انجام مراسم ازدواج دو نواده امپراتور در تکاپو بودند و شخصیت‌های بسیاری را برای شرکت در جشن دعوت کردند.

روز برگزاری مراسم فرارسید و مدعوین در جایگاه‌های خود مستقر شدند:

- سیصد نفر از نصل حواریان، قسیسان و راهبان؛

- هفتصد نفر از چهره‌های برجسته روم شرقی؛

- و چهارصد نفر از سران ارتش، فرماندهان نظامی و سران قبائل.

قصر با عکس‌های صلیب و منظره‌های مذهبی و زیبا تزئین شده

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲ - از امام باقر علیه السلام روایت شده که: خداوند هر کتاب یا وحیی که نازل نموده، به زبان عربی بوده است؛ ولی به گوش هر پیغمبر به زبان قومش می‌رسیده و به گوش پیامبر ما به زبان عربی رسیده است.

همچنین از امام صادق علیه السلام منقول است که: زبان عربی بیاموزید، زیرا آن زبانی است که خداوند بدان با خلق خود سخن می‌گوید. (ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۴؛ ج ۷۶، ص ۱۲۷؛ معارف و معاریف، سیدمصطفی حسینی دشتی، ج ۶، ص ۹ و ۱۰)

۳ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۶.

بود^(۱) و در صحن آن نیز، تخت زیبا و بزرگی، آراسته به انواع جواهرات زیبا، که بر چهل پایه استقرار یافته بود، به چشم می‌خورد.

پس از حضور امپراتور، لحظه خطبه خوانی فرارسید؛ مراسمی که می‌رفت پیمان ازدواجی را - که به «سرّ عظیم» معروف است^(۲) - به انجام رساند. عموزاده بر بالای تخت نشست، صلیب‌ها را دورادور برافراشتند و اسقف‌ها و کشیشان بپاخاسته، انجیل‌ها را گشودند تا عقد این دو نواده قیصر جاری شود.

در آن هنگامه جشن و شادی، حادثه‌ای هولناک، «سور» جاری در صحن قصر را به «سوگ» مبدل ساخت؛ ناگهان صلیب‌های افراشته بر زمین افتاد، پایه‌های تخت شکست و عموزاده نگون بخت از تخت واژگون شد و بی‌هوش نقش زمین گردید! رنگ رخسار کشیشان تغییر کرد و لرزه بر اندام حاضران افتاد؛ به گونه‌ای که ترس و وحشت در چهره‌های همگان هویدا بود. اسقف اعظم رو به امپراتور کرد و گفت:

- ملکا! ما را از این کار معاف دار، این پیوند از زوال مسیحیت و مرام قیصر گواهی می‌دهد!

۱- ر.ک: تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۳۹.

۲- ازدواج؛ در آیه ۳۲، باب ۵ رساله پولس به افسسیان، سرّی عظیم خوانده شده است: «از اینجاست که مرد، پدر و مادر را رها کرده، به زوجه‌اش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند بود، این سرّ عظیم است».

البته این نگرش در کلیسای ارتدوکس (Orthodox) که خود را حافظ سنت اصولی و حقیقی کلیسای باستان می‌داند، وجود دارد. در حالیکه کلیسای کاتولیک رم، ازدواج را به عنوان پیمانی که موجب به هم رسیدن دو همسر شده و به دنبال آن پیوندی جسمی میان آن دو حاصل می‌شود، می‌شناسد. (ر.ک: جهان مسیحیت، اینار مولند، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، ص ۴۰ و ۸۰)

امپراتور نیز این پیوند را شوم انگاشت و آن را به فال بد گرفت. اما بی‌درنگ رو به اسقف‌ها کرد و گفت:

... پایه‌های تخت را استوار کنید! صلیب‌ها را بدست گیرید و برادر این نگون بخت را برای ازدواج با ملیکه حاضر نماید! امید است این نحوست به وسیله فرخندگی پیوند با او، برطرف گردد.

دستور امپراتور به سرعت انجام پذیرفت و مجدداً تخت را مستقر کرده، آن را آراستند و بر اندام عموزاده دیگر خلعت دامادی پوشانده، بر تخت نشاندند. سپس صلیب‌ها را برافراشتند و اسقف‌ها به گرد او ایستادند. آن هنگام که آنان انجیل‌ها را گشوده و مجلس را آماده خواندن خطبه عقد کردند، ناگهان حادثه شوم پیشین تکرار شد! شکستن تخت، سقوط صلیب‌ها، واژگونی نگون بخت دیگر و... این حادثه هولناک، مجلس را درهم ریخت و همه مدعوین و اسقف‌ها را پراکند و آنان را با شتاب صحن قصر را ترک کردند. قیصر روم از اندوه این دو واقعه تاب نیاورد و محزون، راهی قصر خویش شد^(۱). اما! ملیکه با نیش نگاه‌ها که به سوی او نشانه رفته بود و گرفتگی دل، که قلبش را می‌فشرد، چه می‌باید می‌کرد!!

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

۱- ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ دلائل‌الامامه، محمدبن جریر طبری، ص ۲۶۳؛ کتاب‌الغیبه،

۴ روایت رؤیا

سفره سیاه شب با ماه و ستارگان زیبا بر آسمان گسترده گشت و اسیران تاریکی زمین را روشنایی بخشید. دلتنگیهای جاری از حوادث روز، با سکوت شب همدست شده بود و ملیکه را می‌آزرد... در پس این جشن ناتمام و واقعه هولناک چه رازی نهفته بود و کشف آن را در کجا می‌باید جستجو کرد.

ملیکه با کوله‌باری از چراهای گوناگون و دلی آکنده از غم و اندوههای رنج‌آور، در بستر آرمید و خود را تسلیم خواب کرد تا شاید روح و بدن خسته‌اش قرار یابد... «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا»^(۱).

او امید داشت به راز واقعه‌ای که با سرنوشت و حیثیتش گره خورده بود؛ پی برد.

ملیکه به خواب عمیق فرورفت و در رؤیا چنین دید:
...صحن قصر امپراتور روم بود، اما از چهره‌های همه روزه و آشنای

۱ - سوره نبا، آیه ۹؛ خواب را مایه قرار و آرامش شما قرار دادیم.

دربار خبری نبود، بجای آن، شخصیت‌های نورانی چون مسیح پیامبر ﷺ، شمعون صفا و تعدادی از حواریون به چشم می‌خوردند.

در محلی که روز پیش به دستور امپراتور، تختی آراسته، گذارده بودند؛ منبری به بلندای آسمان به چشم می‌خورد و حاضران در کنار آن ورود کسی را انتظار می‌کشیدند.

در آن حال، پیامبر رحمت حضرت محمد ﷺ به همراه داماد و تعدادی از فرزندانش وارد قصر شدند، حضرت عیسیٰ ﷺ به استقبال پیامبر اسلام ﷺ شتافت و آن دو همدیگر را در آغوش گرفتند.

پس از استقرار، حضرت محمد ﷺ رو به عیسیٰ ﷺ کرد و گفت:

روح‌الله! من آمده‌ام تا ملیکه دختر وصی تو، شمعون را برای فرزندم برگزینم (آنگاه به حسن ﷺ اشاره کرد و گفت:) برای این فرزند عزیزم!

عیسیٰ ﷺ نگاهی به شمعون کرد و گفت:

شرافت و سربلندی به تو روی آورده است! نسل خود را با نسل رسول‌الله ﷺ پیوند زن!

شور و شغف از شمایل شمعون نمایان بود، او بی‌درنگ این پیشنهاد را پذیرفت.

پس از پذیرش شمعون، پیامبر اسلام ﷺ بر بالای منبر جای گرفت و خطبهٔ پیوند ملیکه و ابامحمد حسن بن علی را در حضور گواهانی چون مسیح پیامبر و اهل بیت و حواریون خواند.

...ملیکه از خواب بیدار شد؛ شعله دلتنگی‌های روز پیش، افش کرده و جای خود را به تأمل و درنگ در واقعه مسرت‌بخش رؤیایی داده بود. اندیشهٔ پیوند با حسن، آن نوادهٔ جوان پیامبر اسلام ﷺ، سراسر وجودش را

تسخیر کرده بود. بی‌شک این رؤیا در زمره رؤیای صادق جای داشت^(۱) و انتظار انجام و تحقق آن بجا و سزاوار بود^(۲).

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد*

او ماجرای خواب را از پدر و امپراتور پنهان داشت و آن را به ایشان بازگو نکرد؛ زیرا پرده برداشتن از رؤیا، واکنش تند آن دو را در پی داشت، حتی بیم کشتن وی نیز می‌رفت و معمولاً بازگویی خواب صادق چهره‌های تاریخ، خطرانی را در پی داشته است. به همین خاطر ایشان در طرح آن محتاط بوده‌اند و یا منع می‌شدند؛ آنگونه که یوسف از بازگویی خواب خود برای برادرانش، منع گردید: «قَالَ لَا تَقْصِ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^(۳).

هرچند نگاه به ابامحمد در رؤیا کوتاه بود اما آتش محبتش شعله بر کاشانه دل ملیکه زد و او را از خوردن و آشامیدن بازداشت؛ به گونه‌ای که

۱ - خداوند خوابهای متعددی را برای پیامبران بزرگ و دیگر بندگان برشمرده که از آنان این واقعیت دریافت می‌شود که برخی خوابها صادق و دارای پیام صادق و دقیق و بی‌کم و کاست می‌باشد.

در سوره صافات، آیه ۱۰۲، خواب ابراهیم خلیل را آورده‌اند.

در سوره یوسف، آیات ۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، چهار خواب صادق و درست را آورده‌اند.

۲ - پیامبر خاتم^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} می‌فرماید: هر که مرا به خواب ببیند، در حقیقت مرا دیده است که شیطان بصورت من و هیچیک از اوصیای من و هیچیک از پیروان آنها در نیاید و خواب درست یک هفتادم نبوت است. (ر.ک: مجمع‌البحرین، فخرالدین طریحی، ماده نوم؛ معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۳۴).

* - حافظ شیرازی.

۳ - سوره یوسف، آیه ۵؛ گفت: ای پسرک من! حکایت مکن خواب را بر برادرانت، پس مکر کنند برای تو مکر بدی، بدرستی که شیطان برای آدمی دشمنی هویدا است.

ضعف و سستی بر بدنش مستولی گشت و او را بیمار در کنج اطاق زمین‌گیر کرد.

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت

آتشی بود درین خانه کاشانه بسوخت

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت

جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت*

امپراتور روم از ضعف و ناراحتی نواده‌اش به شدت مضطرب شد و طبیبان حاذق روم را برای مداوا احضار کرد، اما سودی نبخشید. سرانجام او

که از بهبودی ملیکه ناامید و مأیوس گردید، رو به وی کرد و چنین گفت:

- نور چشمم! آیا آرزویی در این دنیا داری تا آن را برای تو

برآورده سازم؟!

ملیکه که در هوای ستاره سامرا بود و درمان درد خود را در پرتو نور

ابامحمد می‌دید، از سویی او که زندگی آتیش با مسلمانی و مسلمانان گره

خورده بود. درصدد رضایت محبوب گام برداشت و درخواست امپراتور را

چنین پاسخ گفت:

- پدر بزرگ عزیز! همه درهای نجات را بر روی خود بسته

می‌بینم! اگر آزار را از زندانیان و اسیران مسلمان برداری و

زنجیرها را از ایشان باز کنی و وسیله آزادی آنان را فراهم

سازی، امید دارم که مسیح پیامبر و مریم مقدس سلامتی و شفا

را بر من ارزانی دارند!

قیصر بزرگ روم نیز به امید تندرستی ملیکه، درخواست او را عملی ساخت و ضمن دستور توقف شکنجه مسلمانان، ایشان را از بند رها کرد. ملیکه پس از آگاهی از اقدام مثبت پدربزرگ خود، اظهار بهبودی کرد و به خوردن غذا تمایل نشان داد. امپراتور نیز به شدت از سلامتی نوه اش به شغف افتاد و در اکرام و بزرگداشت اسیران از بند رها شده کوشید.

دوای بیدوائی و علاج بی‌طبیبی را

ببالینم رسان یا رب حبیب من حبیبی را

غبار غربتم از دل مگر زلف تو بزداید

که بر آشنایی بسترد گرد غریبی را^۱

...پس از گذشت چهار شب از رؤیای نخست، دومین رؤیا انجام گرفت و

دفتر زرّینی را در زندگی ملیکه گشود؛ ماجرای خواب چنین بود:

...سرور زنان، فاطمه زهرا^{علیها السلام} به دیدار ملیکه آمد، در حالی که حضرت

مریم دختر عمران و هزار نفر از زنان بهشتی نیز او را همراهی می‌کردند.

حضرت مریم رو به ملیکه نموده، ضمن معرفی حضرت فاطمه^{علیها السلام}

فرمود:

- این سرور زنان، مادر همسر تو، ابامحمد^{علیه السلام} است!

ملیکه با شنیدن این سخن، خود را بر روی گامهای فاطمه^{علیها السلام} انداخت

و گریست، سپس با حالی گلایه‌آمیز به حضرت گفت:

- چرا ابامحمد^{علیه السلام} از دیدار با من ابا دارد و به ملاقاتم نمی‌آید؟

- فرزندم ابامحمد تا وقتی که توبه خدا شرک ورزی^(۱) و به آیین

* کلیات دیوان شهریار، ص ۱۴۰.

۱ - مسیحیت پس از شورای نیقیه (۳۲۵ م) به صورت رسمی دارای سه عنصر اساسی گردید؛ خدا،

مسیحیت باشی، به دیدارت نخواهد آمد! خواهرم مریم نیز از آیین توبه سوی خدا بیزاری می جوید، اگر به رضای خدا و رضای مسیح و رضایت مریم تمایل داری و در آرزوی دیدار ابامحمدی، بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

ملیکه ضمن بیزاری از دین فسخ و تحریف شده خود، بر وحدانیت و یکتایی پروردگار و رسالت حضرت محمد ﷺ گواهی داد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. سپس حضرت زهرا علیها السلام، ملیکه را در آغوش گرفت و به سینه چسباند و درون و دل این نوعروس را پاکیزه و طاهر ساخت و سپس این مژده را به او داد:

- اکنون منتظر دیدار ابامحمد باش! همانا او را به سوی تو می فرستم!

ملیکه از شدت شور و سرور این مژده از خواب بیدار شد و در آن حال این جمله را زمزمه می کرد:

دیدار ابامحمد چه لذت بخش و شیرین است! در شوق انتظار این دیدارم!

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

روح القدس و پسر خدا که بدان «اقانیم ثلاثه» می گویند.

اعتقاد به تثلیث از سوی قرآن به شدت رد شده است، خداوند می فرماید: «ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز سخن درست نگوئید، مسیح عیسی ابن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوئید خدا سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است؛ خدا فقط معبودی یگانه است، منزله از آن است که برای او فرزندی باشد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند بس کارساز است. (سوره نساء، آیه ۱۷۱ و ر.ک: توبه، ۳۰؛ مائده، ۷۳، ۱۷؛ المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۷، ص ۲۳۵)

سه شب بعد، این انتظار به پایان آمد و در سومین رؤیا، دیده ملیکه، به جمال حسن روشن شد^(۱).

سحرم دولت بیدار ببالین آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

قدحی سرکش و سرخوش بتماشا بخرام

تا ببینی که نگارت بچه آیین آمد*

ملیکه رو به محبوب خود کرد و گفت:

— عزیزم! با آنکه قلبم را در گرو محبتت گذاردم و دل و درونم را

اسیر عشقت ساختم، پس چرا به من جفا کردی؟!*

— علت تأخیر در دیدار، شرک تو بود! حال که مسلمان شدی، هر

شب به دیدارت می آیم تا آنکه پروردگار در بیداری نیز ما را به

وصال برساند.

اگر تو رخ بنمایی ستم نخواهد شد

ز حُسن و خوبی تو هیچ کم نخواهد شد**

...هرچند که روزهای قسطنطنیه برای ملیکه تاریک و غمبار بود، اما او

دلباخته مونس رؤیاهای شبانه خود بود و از او روشنایی و حیات می گرفت؛

نظاره کردن ابامحمد و هم صحبتی با او، روح و دل ملیکه را شیدایی کرده

بود.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۳.

* - حافظ شیرازی.

** - ملک الشعراء بهار، (نغمه های کلک بهار، ص ۱۰۸).

آن یگانه دختر مسلمان قصر امپراتور روم، در یکی از دیدارهای رؤیایی شبانه خود با امام حسن علیه السلام، این سخن رهایی بخش را از او شنید که فرمود:

– پدر بزرگ تو در فلان روز در تدارک حمله‌ای وسیع به مسلمانان است، تو باید لباس خادمه‌های دربار را به تن کنی و به همراه آنان به سپاه قیصر پیونندی و در هنگامه نبرد بگونه‌ای خود را اسیر مسلمانان نمایی!

ملیکه پس از بیداری، از چگونگی و زمان حمله آتی قیصر آگاه شد و زمینه عمل به توصیه ابامحمد را فراهم ساخت و برای رسیدن به دوست، خود را مہیای تحمل سختیها و مرارتهای این راه نمود^(۱).

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مقلان، غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکست و منزل بس بعید

هیچ راهی نیست کآن را نیست پایان غم مخور*

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ کتاب الغیبه، ص ۱۲۴.

* - حافظ شیرازی.

۵ در بند دل

با تثبیت حکومت اسلامی و گسترش نفوذ این فرهنگ در کشورهای همسایه، جنگ و گریزهای بسیاری بین روم شرقی و مسلمانان صورت گرفت و مورخان عرب و روم از چند و چون آن فراوان یاد کرده و زوایای گوناگون آن را ترسیم نموده‌اند.

شدت حمله‌های زمینی و دریایی به حدی بود که سپاه مسلمانان چندین بار تا دروازه‌های قسطنطنیه پیش رفت^(۱) و دشمن را تعقیب نمود^(۲). از آن سوی، روم نیز در ترک تازی و تعدی خود جدیت داشت و دست به تجاوزات محدود و گسترده‌ای زد^(۳).

۱ - به سال ۲۳۹ ق. مسلمانان تا نزدیک شهر قسطنطنیه پیش رفتند و تعدادی را به اسارت گرفتند. (مرأةالجنان، یافعی، ج ۲، ص ۹۲).

پیش از این نیز چنین پیشروی‌هایی صورت پذیرفت؛ به عنوان مثال: به سال ۷۱۷ م. (۹۹ ق) مسلمانان به این پایتخت هجوم بردند، این سپاه مرکب از هشتاد هزار نفر عرب و ایرانی، قسطنطنیه را از پشت محاصره کردند. ناوگان دریایی اعراب مشتمل بر ۱۸۰۰ کشتی احتمالاً کوچک بود که وارد تنگه بسفور شد. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، ص ۵۴۵).

۲ - ر.ک: فتوح الشاح، ابی عبدالله بن عمرالواقدی، ج ۱ و ۲.

۳ - ر.ک: مرأةالجنان، ج ۲، ص ۹۱.

امپراتوری روم دارای ارتش کارآمدی به تعداد ۱۲۰ هزار نفر بود که تمامی از نیروهای تمرین دیده و ورزیده روم شرقی بودند و به هنگام خطر و یا حمله بزرگ، سربازان مزدور شمالی (روسیه) را نیز به خدمت گرفته و در صف سپاهان خود جای می دادند^(۱).

به گفته اصطخری، محل تلاقی و تجمع اعراب و رومیان «بدرولیه» بود؛ سبزهزار آبادی که رودخانه‌ای زلال در آن جریان داشت^(۲).

بین سالهای ۲۵۳ - ۲۳۹ ق. جنگهای متعدد و خونینی بین دو سپاه روم و اسلام گزارش شده است که در دو سوی نبرد، اسیران و مقتولان بسیاری نیز وجود داشته است^(۳).

فازیلیف روسی می نویسد:

در سال ۲۴۸ ق. در جنگ عموریه، مقصم عباسی به روم حمله کرد و عده‌ای از روحانیون و شاهزادگان رومی را اسیر کرد^(۴).

ابن اثیر در تاریخ خود چنین می نگارد:

۱ - تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آوارنگ، ج ۱، ص ۳۳۵؛ و ر.ک: الامبراطوریه البیزنطیه، فورمان بینز، تعریب حسین مونس و محمدیوسف زاید، ص ۱۹۰ - ۱۶۷.

۲ - مسالک و ممالک، ص ۹۱.

۳ - از حمله رومیان در سالهای ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹ ق. یاد شده است. (ر.ک: البداية والنهايه، ج ۱۰، ص ۳۲۴ و ۳۴۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۸۵، ۸۹؛ ج ۵، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۵۷).

همچنین از هجوم مسلمانان به سرزمین روم در آن سالها گزارش شده است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۷؛ ج ۹، ص ۲۱۹، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۳۲).

۴ - العرب والروم، فازیلیف روسی، ترجمه محمد عبدالهادی شعیره، ص ۲۲۵؛ مهدی موعود، علی دوانی، ص ۱۷۴.

در سال ۲۴۹ ق. جنگی میان مسلمانان به سرکردگی عمر بن عبیدالله اقطع با قوای روم، که شخص قیصر نیز در آن جنگ حضور داشت، روی داد^(۱).

جنگهای چند دهه فوق، در دوران حکمرانی متوکل (۲۴۸ - ۲۳۲ ق)، منتصر (۶ ماه)، مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ ق) و معتز (۲۵۵ - ۲۵۲ ق) صورت گرفت^(۲)؛ دوره‌ای که همزمان با امپراتوری میخائیل سوم^(۳) (۲۵۳ - ۲۲۸ ق) در روم شرقی بوده است^(۴).

«ملیکه» با الهام از راهنمایی «ابامحمد» در یکی از نبردهای پایان دهه پنجاه قرن سوم، با لباس مبدل و شبیه به کنیزان، خود را در صف خادمه‌های سپاه روم جای داد و در اوج درگیریهای بین مسلمانان و رومیان

۱ - الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲ - ر.ک: تاریخ مختصر العبری، ابن العبری، ص ۱۲۹ - ۱۲۵؛ تاریخ الدولة العباسیه، محمد بن احمد کنعان، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۲۷.

۳ - میخائیل سوم امپراتور سالهای (۸۶۷ - ۸۴۲ م. برابر با ۲۵۳ - ۲۲۸ ق) بر اثر بی‌کفایتی، امور حکومت را ابتدا به مادرش سپرد و چون وی مرد، به دایی خود «بارداس» واگذار کرد، ناگهان مردی بی‌مانند و نامنتظر بنام «باسیلیوس» به صحنه ظاهر شد و به هر چیزی که از پیشینیان مانده بود به جز خشونت، پشت پا زد و بارداس را با دستهای خود خفه کرد. میخائیل سوم که سالهای دراز عادت کرده بود سلطنت کند و نه حکومت! اینک باسیلیوس را در امپراتوری شریک خود کرد و تمامی امور حکومت را به دست وی سپرد، هنگامی که میخائیل او را به کنار گذاشتن تهدید کرد، با سیلیوس نقشه قتل میخائیل را کشید و خودش در این امر نظارت کرد و سرانجام بدون رقیب امپراتور شد و سلسله مقدونیان را بنیاد افکند. دوره امپراتوری او بین سالهای ۲۷۳ - ۲۵۳ ق. بود. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، ص ۵۵۰ و ۵۵۱؛ تقویم تطبیقی، فردینالد ووستنفلد و ادوارد ماہلر، ص ۴۷؛ و ر.ک: انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ادوارد گیبون، ترجمه فرنگیس شادمان، ج ۳، ص ۱۵۷۹، الدولة البیزنطیه، ص ۲۹۴).

۴ - طبری از عزیمت نماینده متوکل عباسی به قسطنطنیه جهت آزادی اسرا یاد می‌کند، سفیر متوکل در قصر میخائیل سکنی گزید، او مناظراتی نیز با نزدیکان امپراتور داشت. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۲).

حضور یافت و در یکی از صحنه‌های گریز سپاه روم شرقی و پیشروی مسلمانان، به همراه جمعی از خادمه‌ها و سربازان رومی به اسارت سپاه اسلام درآمد.

ملیکه برخلاف سایر اسیران، از این پیشآمد خرسند بود و در تعقیب حوادث پس از آن، به «ستاره سامرا» می‌اندیشید؛ آن محبوبی که همه شب مونس رؤیاهایش بود و راهنمای گذران مسیرهای سخت میدان جنگ و دوره اسارت...

صد مرحله را عشق به یک گام رود لیک

در هر قدم این ره چه کنم صد تله دارد

گر دست مرا جاذبه عشق نگیرد فریاد

نه جان زاد و نه دل راحله دارد*

پس از پایان درگیری، سران سپاه اسلام به تقسیم غنائم جنگی؛ از جمله اسیران، پرداختند. سهم هر یک از مسلمانان مشخص گردید؛ ملیکه نیز بدون آنکه نشانی از خود به سپاهیان ارائه دهد و ماهیت خویش را عیان سازد، در این تقسیم‌بندی، سهم یک پیرمرد مسلمان شد.

پیرمرد در ابتدا نام او را پرسید، ملیکه چون نمی‌خواست هویتش شناخته شود، از اظهار نام خویش پرهیز کرد و خود را «نرگس» معرفی کرد. پیرمرد مسلمان نیز این نام را اسم کنیزان دانست و ضمن اظهار خوشحالی از تصاحب این کنیز! به همراه سایر مسلمانان راهی مقصد شدند. مقصد همگان شهر بزرگ و زیبای بغداد بود^(۱).

* - حکیم الهی قمشه‌ای.

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۷.

بغداد^(۱) که به «مدینه‌السلام» معروف و مشهور است، به دستور منصور عباسی، در حدود سالهای ۱۴۹ - ۱۴۵ ق. در کنار رود دجله ساخته شد. این شهر از سنگهای بجای مانده ویرانه تیسفون، پایتخت ساسانیان و سلوکیه پایتخت سلوکیان و اشکانیان بنا گردید و آنگاه به عنوان پایتخت عباسیان، روز به روز بر شوکت و عمرانی آن افزوده شد^(۲). و تا سال ۲۲۱ ق. که معتصم پایتخت را به سامرا منتقل ساخت^(۳)، سرآمد شهرهای جهان اسلام بود.

سپاهیان اسلام، اسیران تقسیم شده را سوار بر قایقها نموده، و در رودخانه فرات به سمت بغداد حرکت کردند تا آنکه در نزدیکی این شهر، در کنار پل فرات پهلو گرفته و اسیران جنگی را پیاده کردند.

گروهی از سپاهیان، اسیران خود را به همراه بردند و تعدادی نیز آنان را به مأموران فروش برده که به «خناس» مشهور بودند^(۴)، سپردند؛ نرگس در

۱ - «بغداد» واژه‌ای فارسی است که معرب شده است؛ این کلمه مرکب از «بغ» و «داد» می‌باشد. در وجه تسمیه آن چنین گفته‌اند:

الف: بغ به فارسی قدیم بمعنای خدا بوده و معنی آن خدا داد است.

ب: بغ یعنی باغ و بستان و داد نام مردی بوده است و مراد «باغ داد» است که بر اثر کثرت استعمال بغداد شده است. (معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۴۵۸؛ معارف و معاریف، ج ۳، ص ۲۱۵).

۲ - ر.ک: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۴۶۸ - ۴۵۸.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۶۳.

۴ - خرید و فروش اسیران جنگی در پوشش عبد و کنیز و به اصطلاح «بندگی» که در دو - سه قرن آغازین اسلام وجود داشت، اعتراضات و مناقشات بسیاری را بر ضد اسلام بدنبال داشته است، در پاسخ به این واکنشهای نابجا و انتقادات مغرضانه، باختصار چند نکته را مرور می‌کنیم:

الف - روح «عدالت‌گستری» و «عدالت‌خواهی» بر تمام قوانین و احکام اسلام جاری است و در منظر اسلام «همه بشر مساوی‌اند» و «عرب بر عجم و عجم بر عرب هیچ برتری ندارد»، «سیاه و سفید یکسانند» و «بنی‌آدم دارای کرامت و عزت و شرف می‌باشند».

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

ب - اسلام به صورت مطلق، قانون برده‌داری را، آنگونه که روم قدیم و یونان و ایران اعتقاد داشتند، مردود می‌دانست. رومیان ماهیت انسانها را دوگانه می‌انگاشتند؛ انسان سفید را کریم و انسان سیاه را خادم سفید تلقی می‌کردند، فرهنگی که تا قرون اخیر، سرلوحه مرام اروپائیان و آمریکائیان نژادپرست بود و اکنون نیز به گونه‌ای دیگر آثار شلاق تبعیض غربیان و صهیونیسم بر شانه‌های ستمدیدگان هویداست و «برده‌داری نوین» در پوشش «حقوق بشر» زشت‌ترین خشونت را جاری می‌کنند!

ج - برده‌گیری در دنیا بخصوص در صدر اسلام، علل مختلفی داشته است که در میان راههای مختلف آن، اسلام یکی از آنها را تجویز کرده است. اسلام برده‌گرفتن را منحصرأ در مورد اسیران جنگی مشروع می‌داند و حکمت این امر نیز به سود و مصلحت آن برده تمام می‌شود، زیرا در جنگ و هجوم کفار علیه مسلمانان و در نبردی که سپاهیان اسلام به دفاع از کیان خود می‌انديشند، با افرادی که از جبهه خصم به اسارت مسلمانان درمی‌آیند، چه برخورد و عملکردی سزاوار است؟

- آیا تمامی اسیران آزاد شوند، تا زمینه تدارک جنگی دیگر فراهم آید!

- یا جملگی به قتل رسند!

- و یا در زندان حبس گردند و زمینه فرسایش روح و روان آنان فراهم آید!

- و یا آنکه اجباراً مدتی در خانواده‌های مسلمانان واقعی زندگی کنند تا در یک تعامل مناسب و زندگی نزدیک با مسلمانان، با فرهنگ و تعالیم دینی آشنا گردند و تربیت اسلامی بیابند. بی‌شک، راه اخیر بر سه مورد دیگر ترجیح دارد و منطق و عقل سلیم بر آن صحه می‌گذارد؛ زیرا اسیر زنده می‌ماند و بستر اصلاح و احیای درون او فراهم می‌آید و این روش به تربیت اسلامی آنها منجر می‌گردد و در حقیقت دوران بندگی «دالانی» است که بردگان از آزادی دوره کفر تا آزادی دوره اسلام طی می‌کنند. این عملکرد واقع بینانه در نقطه مقابل تفکر ظالمانه جوامع غیر متمدن وقت بوده است.

د - اسلام با توجه به نگرش «عدالت‌گسترانه» به انسانها، بقا و تداوم این بندگی را مصلحت ندانسته و بدان رضایت نمی‌دهد و اصولاً برنامه اسلام درباره بردگان برنامه بردگی نیست بلکه برنامه «آزادی» است، بعبارتی هدف اسلام برده ماندن بردگان نیست، بلکه این مکتب جهان شمول، در پی پرورش دینی کافران است و نیل به آزادی اجتماعی را در گرو آزادی معنوی ایشان می‌داند، از این رو، «آزادی بعد از بردگی» هدف اسلام است. و در این راستا با شیوه‌های مختلف، زمینه‌رهایی آنان را پیشنهاد می‌دهد. بخشی از فقه اسلامی با عنوان کتاب‌العتق (یعنی کتاب‌رهایی نه کتاب‌الرق یعنی بندگی!) اختصاص به چگونگی آزادی بردگان و احکام

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

گروه دوم جای داشت.

جوانان عرب و برخی از نمایندگان سران سپاه عباسی برای خرید کنیزان رومی، در ساحل رود فرات تجمع کردند و با تور نگاههای خود، متاعهای دلخواه را صید می نمودند. از آن سوی «نرگس» با پوشاندن روی خود، در انتظار «سفیر سامرا» بود، قاصدی که مأموریت خرید و انتقال او به سامرا را به عهده داشت^(۱).

زین سفر گر به سلامت به وطن باز رسم

نذر کردم که هم از راه به میخانه روم*

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

آنان دارد.

ه - سیره و روش معصومان در ایجاد فرهنگ تربیت و رهایی بردگان، گویا و زیباست؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس یک عبد مؤمن را آزاد کند، این عمل او، وی را از آتش نجات می دهد.»

پیشوایان معصوم در معاشرت با ایشان نهایت فروتنی را به خرج داده و مؤمنانشان را در مسائل عبادی و اجتماعی مشارکت می دادند و جایگاه ویژه ایشان را ارج می نهادند. بسیاری از آنان از یاران و اصحاب خاص و نزدیک ائمه اطهار به شمار می رفتند و تا پای جان مرزبان حریم ولایت بودند؛ از جمله می توان به شهدای روز عاشورا، چون جون، واضح بردگان آزاد شده دیگر یاد کرد. (شرح لمعه، تعلیق سید محمد کلانتر، ج ۶ ص ۲۳۱ - ۲۲۱؛ خاتمیت، مرتضی مطهری، ص ۶۶ - ۶۳؛ آشنایی با علوم اسلامی، همان، ص ۳۲۸؛ تسهیل الاحکام، سید محمد شیرازی، ص ۲۳۳؛ و.ر.ک: اسلام در زندان اتهام، شوقی ابوخلیل، ترجمه حسن اکبری مرزناک، ص ۳۹۴ - ۳۵۲).

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۵؛ کتاب الغیبه، ص ۱۲۴.

* - حافظ شیرازی.

۶

سفیر سامراء

سامراء در بخش شرقی رود دجله، بین بغداد و تکریت واقع است و پیشینه آن به پنج قرن قبل از میلاد بازمی‌گردد^(۱). این شهر که در طول تاریخ، خرابیهای بسیاری بخود دیده است، در سال ۲۲۱ ق. به دستور معتصم عباسی عمران و آبادانی یافت و مرکز حکومت عباسیان از بغداد به آنجا منتقل شد. زیبایی و خرمی سامراء، شادی و مسرت هر بیننده را برمی‌انگیخت، از این رو بدان «سرور من رأی» گفته‌اند که به «سُر من رأی» نیز تبدیل شده است^(۲). حمدالله مستوفی می‌نویسد:

معتصم در ۲۲۱ ق. به عمران و آبادانی سامره پرداخت و تجدید عمارت آن شهر کرد و دارالملک ساخت^(۳).

۱ - گویند: این شهر به وسیله سام‌بن نوح بنا شد و در فارسی سام راه نیز خوانده شده است. (ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۳)

۲ - برخی از مورخان گفته‌اند: نام سامرا بعد از ویرانی شهر تبدیل به ساء من رأی شد و به تخفیف به سامرا تبدیل گردید. (ر.ک: همان؛ لغت‌نامه دهخدا، ج ۲۳، ص ۱۹۳؛ المنجد الاعلام، ص ۳۴۶، سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۸۱ و ۲۸۲)

۳ - نزهة القلوب، ص ۴۴.

خطیب گوید:

به دلیل زیادی سپاه و عسکر معتصم و تنگی و فشردگی بغداد در پذیرش خیل عظیم سپاهیان، او ناچار، سرّ من رای را تجدید بنا کرد و سپاه را به آنجا منتقل ساخت، لذا بدان «عسکر» نیز می‌گویند^(۱).

پاکیزگی و گوارایی آب و هوا، لطافت خاصی به سامرا بخشیده بود؛ اما افسوس که سایه سیاه حاکمیت دیوسیرتان عباسی، بر آن شهر سنگینی می‌کرد و جو خفقان و ستمگری، زندگی آرام نیکان و صالحان را سلب کرده بود؛ از آن جمله برخورد خشن متوکل فرزند معتصم عباسی^(۲) با علویان، بخصوص با پیشوایان معصوم بدان حد رسید که امام هادی علیه السلام (امام دهم) در سال ۲۳۵ ق. به ناچار و با تهدید و فشار آن خلیفه، راهی سامرا شد و با

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۶۲ و ر.ک: مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱۹؛ احدث التاريخ الاسلامی، عبدالسلام الترمائینی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲ - معتصم برادر مأمون در سالهای ۲۲۷ - ۲۱۷ ق. بر مسند نشست، آنگاه پسر او واثق تا سال ۲۳۲ ق. خلیفه شد و پس از او، متوکل فرزند دیگر معتصم بر تخت جلوس کرد و تا سال ۲۴۷ ق. این قدرت را به دست داشت.

بغض و کینه متوکل نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام و خاندان والا گهرش به حدی بود که ذهبی - مورخ و رجالی نامی اهل سنت - به ناصبی بودن او معترف است. این متش زشت در بسیاری از عملکردهای او شدت بیشتری یافت؛ که می‌توان به کشتن ابن سکیت و تخریب بارگاه امام حسین علیه السلام در کربلا یاد کرد؛ عملکردی که مورخان از آن به عنوان انحراف متوکل یاد کرده‌اند.

ظلم، تعدی، خیانت، خوشگذرانی، فحشا گستری و عیاشی از صفات آشکار و بارز این خلیفه بود؛ کفر پیشه‌ای که مولای متقیان درباره او چنین پیش‌گویی کرده بود: «عاشِرُهُمْ أَكْفَرُهُمْ»؛ دهمین حاکم عباسی کافرترین آنان است. (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۵ و ۶۳؛ ج ۱۰، ص ۴۲، ۴۹، ۵۲؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۶۵؛ تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۲۷۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷۶؛ زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، محمد مناظر احسن، مسعود رجب‌نیا، ص ۱۶۰؛ تاریخ الدوله العباسیه، محمد بن احمد کنعان، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۲۷)

سختی تمام وارد این شهر گردید^(۱).

عباسیان به پنهان آماده نبودن مکان اقامت، امام را در آغاز ورود، در محل پستی که به «خان الصعاليك»^(۲) معروف بود، جای دادند. آنان از این اقدام هدفی جز تحقیر امام نداشتند، سپس منزلی را برای حضرت معین کردند؛ امام هادی علیه السلام نیز به همراه خانواده و فرزند خردسال و دلبندهش «حسن» در آنجا مستقر شدند.

امام درباره سامرا چنین می فرمود:

مرا به اکراه به سامرا آوردند و اگر روزی مرا از این شهر بیرون
کنند، به اکراه از آن بیرون روم!
عرض شد: به چه سبب؟

فرمود: به جهت پاکیزگی هوا و گوارایی آب و کمی بیماری در
آن!^(۳)

حضرت هادی علیه السلام در این شهر نظامی، به ظاهر آزاد بود؛ ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل به گونه ای بود که ایشان همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقاتهای وی توسط مأموران ویژه و مخفی خلیفه کنترل می گردید^(۴).

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴؛ اثبات الوصیه، ص ۲۲۵؛ و ر.ک: مسند الامام الهادی علیه السلام، عزیزالله عطاردی، ص ۵۰.

۲ - کاروانسرای مستمندان.

۳ - معارف و معاریف، ج ۶، ص ۱۶۸.

۴ - ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۱ - ۳۰۹، اعلام الوری، ص ۳۳۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۸؛ منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۶۴۱، ۶۸۱ و ۶۸۶.

امام با توجه به این محدودیت و فشارهای پیدا و پنهان، لحظه‌ای درنگ نکرد و بصورتی منظم، منسجم و دقیق و با بهره‌گیری از شبکه ارتباطی وکلای خویش، سرتاسر مناطق اسلام را به صورت محرمانه زیر پوشش قرار داد و لحظه‌ای از ارتباط خویش با مردم و شیعیان نکاست؛ هرچند که این تماس با چند واسطه انجام می‌شد.

عثمان بن سعید عمری و عبدالعظیم حسنی دو نمونه از چهره‌های شاخص شبکه ارتباطی امام بودند که در مسند وکالت و نمایندگی با دوستداران امام هادی تماس داشتند^(۱).

در همسایگی منزل امام، شخصی بنام بشر بن سلمیان^(۲) می‌زیست که افتخار پیروی از حضرت را داشت و در نزد ایشان قرب و منزلتی خاص یافته بود.

بشر از نوادگان ابویوب انصاری^(۳)، صحابی نامی پیامبر اکرم ﷺ است که پیشه خناسی (خرید و فروش برده) داشت و بدان امرار معاش می‌کرد.

۱ - ر.ک: عثمان بن سعید عمری (سفر آفتاب)، نگارنده، عبدالعظیم حسنی (آفتاب ری)، نگارنده.
 ۲ - ر.ک: منتهی المقال، ابوعلی حائری، ج ۲، ص ۱۵۲؛ تعلیقه الوحید البهبهانی، ص ۶۹؛ الجامع فی الرجال، شیخ موسی زنجانی، ج ۱، ص ۳۰۹؛ معجم رجال الحدیث، سیدابوالقاسم خوئی، ج ۳، ص ۳۱۶.

۳ - خالد بن زید، مشهور به ابویوب انصاری، از افراد نامی قبیله خزرج بود. او از اولین روزهای ورود پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، خانه و زندگی سادش را به آن حضرت تقدیم کرد و در منظر پیامبر، علی علیه السلام و اصحاب جایگاه ویژه و خاص داشت. روح تسلیم پذیری، ابویوب را بر آن داشت تا همیشه در کنار حضرت محمد ﷺ در تمام غزوات حضور داشته باشد. او پس از پیامبر با علی علیه السلام همراه شد و در جنگهای جمل، صفین و نهروان شرکت کرد. ابویوب در سال پنجاه و یک هجری نزدیک شهر قسطنطنیه بیمار شد و دار فانی را وداع گفت. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۱، الاصابه، ج ۱، ص ۴۰۵؛ الاستیعاب، قرطبی، ج ۴، ص ۱۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱).

او با آمد و شد فراوان به خانه امام هادی علیه السلام، از محضر حضرت بهره می‌برد، بخصوص در امر تجارت و پیشه خود، به دلیل ناآشنایی به مسائل فقه و احکام معاملات، از ایشان اجازه می‌طلبید و در مواردی که در معامله‌ای شبهه‌ای وجود داشت از انجام آن خودداری می‌کرد، او این شیوهٔ پسندیدهٔ پرسش و پاسخ در نزد امام را بدان حد پیش برد تا در احکام خرید و فروش خبره شد و قادر به تشخیص احکام حلال و حرام گردید.

بشربن سلیمان به دلیل تعهد و وارستگی در نزد پیشوای دهم جایگاه ممتاز داشت و حضرت او را مورد اعتماد خود می‌دانست؛ لذا وی را برای انجام مأموریت مهمی در نظر گرفت...

...ساعاتی از شب گذشته بود و فرزند سلیمان در خانه خود استراحت می‌کرد. در آن هنگام صدای در شنیده شد. او با تعجب از این امر، بسرعت در را گشود و نا باورانه «کافور خادم»^(۱) و فرستاده امام هادی علیه السلام را پشت در دید. کافور خطاب به بشر کرد و گفت:

— امام مرا فرستاده، که به تو بگویم سریعاً نزد ایشان بروی!

کافور پس از رساندن پیام، بازگشت، بشر نیز بی‌درنگ لباس پوشید و راهی منزل امام گردید. با کسب اجازه وارد خانه امام شد و ایشان را در حال صحبت با فرزند عزیزش ابامحمد علیه السلام و خواهر گرامی‌اش حکیمه - که در پشت پرده نشسته بود - دید. بی‌درنگ در مقابل امام زانوی ادب زد و نشست.

۱ - کافور خادم، از یاران و نزدیکان خاص و مورد اعتماد امام هادی علیه السلام بود. (ر.ک: رجال طوسی، ص ۳۹؛ رجال ابی داود، ص ۱۵۵؛ منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۴۹، المعجم الموحّد، درباب، ج ۲، ص ۲۰۷).

امام هادی علیه السلام به بشر چنین خطاب کرد:

بشر! تو از فرزندان انصار هستی! این دوستی و ارادت شما و خاندانتان نسبت به ما، پیوسته پابرجا مانده است. این خصوصیت نیک را شما از گذشتگان و دودمان خود به ارث برده‌اید. از این رو شما انسانهای مورد اعتماد و امین ما اهل بیت هستید. بشر! می‌خواهم تو را به فضیلتی مشرف و آراسته سازم که بدان از سایر شیعیان پیشی گیری! به رازی آگاهی خواهد ساخت و تو را برای خرید کتیزی خواهد فرستاد.

بشر می‌گوید:

آنگاه امام، نامه‌ای به خط و زبان رومی نوشت و مهر خود را ذیل آن نامه زد و آن را به همراه یک کیسه زر، حاوی ۲۲۰ دینار به من داد و فرمود: «این نامه و کیسه زر را بگیر و راهی بغداد شو! در صبحگاه فلان روز در کنار پل فرات حاضر شو، وقتی که قایقهای اسرا در کنار پل پهلو گرفتند و کنیزان را از آن پیاده ساختند، بسیاری از خریداران از جمله نمایندگان سران سپاه بنی‌عباس و برخی از جوانان عراق برای خرید ایشان دورش حلقه می‌زنند. تو آنجا بایست و از دور عمر بن یزید خناس - برده‌فروش - را نظاره کن و مراقب او و خرید و فروشش باش، تا آنکه او دختری را برای فروش به خریداران عرضه کند، این دختر دو لباس حریر پوشیده است و تلاش می‌کند که خود را از دسترس خریداران دور نماید و از نظاره کردنش ممانعت می‌نماید...».

حضرت سخنان خود را در توصیف صحنه خرید و فروش و برخورد آن دختر رومی که خود را نرگس معرفی می‌کند، بیان داشت و زوایای مختلف را تبیین کرد و بر چگونگی خرید و انتقال او به سامراء، رهنمودهای لازم را به فرزند سلیمان ارائه داد و وی را به سرعت عمل تشویق نمود.

بشرین سلیمان نیز بی‌درنگ بار سفر بست و راهی شهر بغداد شد و خود را به ساحل رود فرات و کنار پل رساند و به انتظار نشست، تا آنکه قایقهای حامل اسیران سر رسیدند و برده فروشان، کنیزان را از آن پیاده کرده و در آن محل، آنان را در معرض فروش گذاردند.

حوادث و تحولات به گونه‌ای رقم می‌خورد که امام فرموده بود؛ بشر نیز در تعقیب عمر بن یزید، او را یافت و کنیز مورد نظر را نیز زیر نظر گرفت.

متانت، نجابت و عفاف نرگس، نگاه بسیاری از خریداران را به سوی او جلب ساخته بود، و آنان را برای خرید وی به سویش کشانید، اما نرگس با پوشاندن روی خود، دست رد بر همه خریداران زد، عمر بن یزید با ترش رویی به او عتاب و تندی کرد و از او خواست تا حجاب صورت خود را بردارد، نرگس از این کار خودداری کرد و با ناله سوزناک خود، از این درخواست، شکوه کرد و به زبان رومی جمله‌ای را به زبان جاری ساخت، عمر بن یزید نیز از بیم تلف شدن نرگس، به اصرار و خواسته او تمکین می‌کرد و در انتظار مشتری مورد نظر او نشست.

عفاف نرگس، شیفتگی یکی از خریداران را برانگیخت و با پیشنهاد سیصد دینار، بیشترین رقم خرید او را داد، نرگس رو به خریدار کرد و به زبان عربی چنین گفت:

«اگر در جایگاه حضرت سلیمان هم ظاهر شوی و قدرت و شکوه
 او را داشته باشی، هرگز به تو رغبت نخواهم داشت، پس بر مال
 خود ملاحظه داشته باش و اینگونه آنرا خرج نکن!»
 برده‌فروش با اظهار ناراحتی از پاسخ نرگس، چنین گفت:
 «دختر! چاره چیست؟ من ناچارم تو را بفروشم!»
 نرگس در پاسخ گفت:

«درنگ کن و شتاب منما! من باید خریداری را برگزینم تا دلم
 آرام گیرد، خریداری که بر امانت و دیانت او اطمینان یابم.»
 در این ظلمت سرا تا کی بیوی دوست بنشینم
 گهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو
 بیا ای طایر دولت بیاور مژده وصلی
 عسی‌الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا*
 در آن لحظه حساس و در آن هنگامه گفتگو و کشاکش، بشرین سلیمان
 برخاست و خود را نزدیک عمر بن یزید رساند و به او گفت:
 «همراه من نامه‌ای از یکی از بزرگان است که به زبان و خط
 رومی نوشته شده و در آن کرامت، سخاوت، فضیلت و وفای
 خویش را بیان داشته است، این نامه را بگیر و نزد او ببر تا بدان
 بنگرد و بر اخلاق و اوصاف نگارنده آن درنگ نماید. اگر بدو
 تمایل کرد و رضایت داد، من در خرید او از سوی صاحب نامه
 وکیل هستم و او را از تو خواهم خرید.»

عمر بن یزید که در پی رهایی و فروش این کنیز بود، بی‌درنگ موافقت کرد و نامه را نزد او برد. نرگس نامه را باز کرد و بدان نگریست، در آن حال بشدت گریست! چرا که گمشده خود را یافته بود و تحقق آرزوهایش را نظاره می‌کرد.

کتبث قصة شوقی و مدمعی باک

بیا که بی‌تو بجان آمدم ز غمناکی

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خود

ایا منازل سلمی و این سلماک*

نرگس رو به خناس کرد و گفت:

«- مرا به صاحب این نوشته بفروش!»

نرگس سپس سوگند یاد کرد و گفت:

اگر از فروش من به او خودداری کنی، خود را خواهم کشت.»

عمر بن یزید به فروش راضی شد و بر سر قیمت با بشر بن سلیمان وارد معامله گردید، تا آنکه بر همان قیمت ۲۲۰ دینار اعطایی امام، موافقت شد. بشر نیز با پرداخت کیسه زر، نرگس را تحویل گرفت. نرگس نیز با رویی خندان و دلی شادمان، همراه بشر حرکت کرد و هر دو راهی بغداد شدند.

بشر بن سلیمان می‌گوید:

«منزلی در بغداد را برای استراحت در نظر گرفته بودم، لذا

بهمراه نرگس راهی آنجا شدیم، او را بی‌قرار دیدم، او گاه آن

نامه را از لای پیراهن بیرون می‌آورد و می‌گشود و می‌بوسید و

گاه برگونه‌اش می‌گذارد و بر بدنش می‌مالید و بدان تبرک
می‌جست و آرامش می‌یافت، او این کار را چندین بار تکرار
کرد!».

چو نام تو در نامه‌ئی دیده‌ام	بنامت که بر دیده مالیده‌ام
بیاد زمین بوس درگاه تو	سراپای آن نامه بوسیده‌ام
نام تو و آن نامه نامدار	سر بندگی بر نیچیده‌ام*

از کار او متعجب شدم و به او گفتم:

عجبا! چگونه نامه‌ای را می‌بوسی، در حالیکه صاحب آن را
نمی‌شناسی؟! نرگس در پاسخ سوالم گفت: ای ناتوان به مقام
فرزندان پیامبران! خوب گوش کن و برگفتارم توجه نما! من
ملیکه دختر یوشعا، فرزند قیصر روم هستم... و او تمام ماجرا و
حوادث قصر و رؤیاهای صادق خود را برایم بیان کرد...»

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس	زهر هجری چشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار	دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس
آنچنان در هوای خاک درش	می‌رود آب دیده‌ام که می‌پرس**

نگاه و اندیشه سفیر امام با سخنان نرگس دگرگون شد و او به کُنه و راز
این مأموریت ویژه پی‌برد و بر حراست، نگهبانی و توجه بیشتر از نرگس
جدیت ورزید و آنگاه راهی سامرا شد تا این امانت را به صاحب اصلی‌اش
برساند^(۱).

* - خواجه‌ی کرمانی (دیوان اشعار، ص ۴۵۴).

** - حافظ شیرازی.

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۷، کتاب‌الغیبه، ص ۱۲۴.

نرگس نیز همراه «سفر سامراء» سوار بر «کشتی امید» شد و در انتظار رسیدن به «ساحل دوست» چشم بر آسمان داشت و با خالق هستی نجوا می‌کرد... «حوّل حالنا الی احسن الحال».

۷ آستان آشنا

گرچه بناهای زیبا و آب و هوای دل‌انگیز سامرا شادی بخش هر بیننده‌ای بود، اما برای گروهی این فرحبخشی به گونه‌ای دیگر معنا یافت؛ اینان مریدان و شیفتگان آن امامی بودند که جمالش راحت جان بود و کلامش پرتو نور... سامرا در منظر «نرگس» اینگونه بود. او که با دعوت امامی پا به این شهر می‌گذاشت و در انتظار وصلت با امامی در آن سکنی می‌گزید و از دامنش امامی پا بر عرصه گیتی می‌گذارد.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست*
بشربن سلیمان به همراه نرگس، پس از ورود به شهر سبز و خرم سامرا، راهی منزل حضرت هادی علیه السلام گردید و با تحویل این بانوی گرامی، مأموریت خود را خاتمه یافته دانست و از محضرت حضرت مرخص شد.

امام هادی علیه السلام ضمن خوشامدگویی به «نرگس»، با او به گفتگو پرداخت و فرمود:

« - خداوند عزت و سربلندی اسلام و ذلت و منکوبی نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را چگونه به تو نشان داد.

- یابن رسول الله! چگونه توصیف کنم! در حالیکه شما نسبت به این امر از من آگاهتر هستید؟!

- می‌خواهم به تو احسانی کنم، هر کدام که در نزد تو دوست داشتنی است انتخاب بنما؛ ده‌هزار درهم! یا بشارت و مژده‌ای که شرف و عزت را تا ابد برای تو به ارمغان آورد؟!

- طالب مژده و بشمارتم!

- تو را به فرزندى بشارت می‌دهم که مالک شرق و غرب جهان خواهد شد و زمین را آکنده از عدل و داد خواهد کرد، آن هنگام که از ظلم و جور پر شده باشد!

- پدرش کیست؟!

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نخستین رؤیا - پس از ماجرای قصر قیصر روم - تو را از چه کسی خواستگاری کرد؟

- از مسیح و وصی‌اش شمعون!

- مسیح و شمعون به ازدواج تو با چه کسی رضایت دادند؟

- فرزندان ابامحمد!

- آیا او را می‌شناسی؟

- از آن شب که به دست مادرش سیده زنان فاطمه زهرا علیها السلام مسلمانان شدم، هر شب او مونس رؤیای من بوده و همواره به دیدارم می‌آمد.

فحبک راحتی فی کل حین و ذکرک مونسى فی کل حال
 سودای دل من تا قیامت مباد از شوق سودای تو خالی*
 آنگاه امام کافور را صدا زد و فرمود:
 خواهرم حکیمه را خبر ده تا نزد من آید.
 کافور بی درنگ پیغام امام را به حکیمه رساند و این خواهر پاک‌طینت
 نزد برادر حاضر شد.
 امام هادی علیه السلام رو به حکیمه کرد و ضمن اشاره به نرگس چنین فرمود:
 خواهرم! این بانو همان کسی است که به تو گفته بودم!
 حضرت حکیمه با شوق و احساس فراوان بغل گشود و نرگس را در
 آغوش کشید و مدتی او را در آغوش مهر و محبت خود فشرد و از این دیدار
 بسیار خرسند گردید؛ چرا که مدتها منتظر مقدم این عزیز بود و شب و روز را
 در انتظار پذیرایی از او سپری کرده بود.
 خوشایدمی که درآیی و گویمت بسلامت
 قدمتِ خیرِ قدومِ نزلتِ خیرِ مقامی**
 امام علیه السلام خواهر خود را نیز به نرگس معرفی کرد و آنگاه خطاب به
 حکیمه نمود و فرمود:
 ای دختر رسول خدا! او را به منزل خود ببر و واجبات دین و آداب و
 سنن اسلام را به او بیاموز، همانا که او همسر ابامحمد و مادر قائم آل
 محمد است^(۱).

* - حافظ شیرازی.

** - همان.

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ دلائل‌الامامه، ص ۲۶۳؛ کتاب‌الغیبه، ص ۱۲۴؛ روضة‌الواعظین،

حکیمه خاتون با اظهار خشنودی از این پیشنهاد، مهمان عزیز را به همراه خود به خانه برد تا در این چند روز پیش از ازدواج نرگس، تعالیم و دانستیهای مکتب را بدو بیاموزد؛ معارفی را که خود در مکتب سه امام همام، حضرت جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام فراگرفته بود و او را در میان زنان علوی و هاشمی سرآمد کرده بود.

آری! مجموعه فضایل و مناقب از جمله عبادت، تقوی و دانش در حکیمه جمع بود و او را محرم اسرار امامت ساخته بود^(۱). چنین بانویی می‌توانست معلم و مربی نرگس گردد و او را از نزدیک با خاندان عترت و ولایت آشنا سازد.

نرگس نیز در این مدت انس با حکیمه، علاوه بر کسب معارف و آشنایی با اندیشه دینی، از خصوصیات ابامحمد علیه السلام بیشتر آگاه شد و فضایل و برجستگیهای او را از عمه عزیزش شنید، و به انتظار وصال او، در دل بی‌قراری می‌کرد...

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

ج ۱، ص ۲۵۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۴۰؛ اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۳، ۳۹۳؛ حلیة الابرار، سیدهاشم بحرانی، ج ۲، ص ۵۱۵.
 ۱- ر.ک: منتهی الامال، ج ۲، ص ۶۲۵؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۹۴؛ عمدة الطالب، ابن عنبه، ص ۲۲۸؛ ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج ۴، ص ۱۵۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۶، محدثات شیعه، نه‌لاغروی، ص ۱۴۷.
 البته در تاریخ، از بانوی دیگر بنام حکیمه یاد می‌شود؛ این بانوی بزرگ هاشمی، دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. او به امر امام رضا علیه السلام مفتخر بود که در هنگام ولادت امام جواد علیه السلام در کنار بستر مادر حضرت حضور یابد و آنگاه فداقه نوزاد عزیز را به امام رضا علیه السلام تحویل دهد. (ر.ک: سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ جامع الرواة، اربلی، ج ۲، ص ۴۵۷؛ رجال برقی، ص ۶۲؛ محدثات شیعه، ص ۱۴۹).

بازای دلبر، که دلم بیقرار تست
وین جان بر لب آمده، در انتظار تست
در دست این خمار غم، هیچ چاره نیست
جز باده‌یی که در قدح غمگسار تست*

* - هوشنگ ابتهاج (ر.ک: آه عاشقان، ص ۱۷).

۸ حُسْنُ حَسَن

دقایق و لحظات برای نرگس به کندی می‌گذشت، میهر حَسَن عَلَيْهِ السَّلَام چنگ در قلبش انداخته بود و در انتظار صبح وصال، چشم به آسمان ولایت داشت و ستاره سعادت را جستجو می‌کرد.

گرچه در روایای شیرین خود با سیمای امام آشنا شده بود، اما حُسْن حَسَن را از نزدیک بایست نظاره می‌کرد و از نزدیکان و خویشانش می‌شنید؛ حکیمه خاتون بهترین راوی نور بود و نرگس شیداترین شنوا!

غرقِ عشقی‌ام که غرقست اندرین عشقهای اولین و آخرین
مجملش گفتم نگفتم زان بیان ورنه هم افهام سوزد هم زبان*

حضرت امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام در هشتم ربیع‌الآخر ۲۳۲ ق. در شهر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (مدینه‌النبی)، چشم به جهان گشود^(۱) و چهار بهار از دوران کودکی را در آنجا گذراند. آنگاه به اجبار و تهدید عباسیان به‌مراه پدر

* - جلال‌الدین رومی (ر.ک: مثنوی معنوی).

۱ - اعلام‌الوری، امین‌الاسلام طبرسی، ص ۲۴۹؛ الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۴.

والا گهر خود، امام هادی علیه السلام راهی سامرا شد^(۱)؛ شهری که تا لحظه پیوند نیز در آن مقیم بود.

آن پرهیزکار با فضیلت و امین صادق که به روشنائی بهشتیان شهره است^(۲)، سرآمد جوانان هاشمی بود و در میان مردم جایگاهی والا داشت، به گونه‌ای که بسیاری از مردم سامرا با توجه به محدودیتها و تنگناهای واراده بر این خاندان، مشتاق دیدارش بودند و در روزهایی که او از منزل خارج می‌شد، در دو سمت مسیرش ایستاده، او را نظاره می‌کردند^(۳).

زیبایی چهره، گندمگونی صورت، خوش قامتی و همانندی اخلاق با خلق و خوی رسول الله صلی الله علیه و آله، از او هیبتی نیکو، جذاب و بی‌مانند ساخته بود و این ترکیب بی‌همتای جوان هاشمی، تعظیم همگان را برانگیخته بود^(۴).
امام در دوران سخت و محنت‌زا، خدمات عظیمی را در راستای بسط و توسعه فرهنگ ناب اسلامی نمود و از محفل علمی او شاگردان وارسته و بنامی به یادگار ماندند، که در میان آنان چهره‌های برجسته‌ای همچون احمد بن اسحاق، ابوهاشم جعفری، عثمان بن سعید عمری، عبدالله بن جعفر

۱ - اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج ۲، ص ۴۰.

۲ - عسکری، رفیق، زکی، فاضل، امین، صادق، علام و سراج اهل الجنه از القاب امام حسن عسکری علیه السلام است. (ر.ک: اثبات الهداة، حر عاملی، ج ۱، ص ۵۱۲؛ کفایة الاثر، محمد بن علی خزار قمی، ص ۴۰ و ۵۷؛ الانصاف، سیدهاشم بحرانی، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۶).

۳ - ر.ک: دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

۴ - درباره مناقب امام ر.ک: تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص ۳۲۴؛ منهل الصفا، محمود ابوالفیض المنونی، ص ۱۱۱؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۲۱؛ کشف الغمّه، علی بن عیسی الاربلی، ص ۲۲۳؛ الخرائج، قطب راوندی، ج ۲، ص ۹۰۲؛ حیاة الامام الحسن العسکری علیه السلام، شریف قرشی، ص ۶۶؛ حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص

حمیری و دهها شاگرد دیگر بچشم می‌خورند، این گروه به طور پنهانی در مکتبش حضور یافته و آنگاه راوی حدیث او گشتند^(۱).

درس تفسیر قرآن، نورانیت ویژه‌ی داشت و امام در مدت هفت سال، آیات این کتاب آسمانی و معجزه الهی را تبیین و تفسیر می‌کرد و برخی از شاگردان، آن را جمع‌آوری و ثبت می‌نمودند. امام حسن علیه السلام با این حرکت پسندیده و بایسته خود، در زمینه علوم قرآن، بزرگترین ثروت را به امت اسلامی تقدیم داشت^(۲)؛ گنجینه‌ای که حسن بن خالد برقی آن را در یکصد و بیست جلد مکتوب کرد^(۳).

۱- ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، همان، ص ۳۴۵ - ۴۱۳، در این کتاب از ۲۱۳ شاگرد امام یاد شده است. همچنین ر.ک: عثمان بن سعید عمری، نگارنده؛ احمد بن اسحاق، پژوهش ناصر باقری، نگارش نگارنده.

۲- حیاة الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۹۹.

۳- معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۳۴.

پیرامون تفسیر امام عسکری علیه السلام در میان اندیشمندان شیعی اختلاف نظر وجود دارد؛ بسیاری از بزرگان مذهب آن را از جمله کتابهای مورد اعتماد شیعه امامیه دانسته‌اند؛ شخصیت‌های فرهیخته‌ای چون: صدوق، طبرسی، راوندی، ابن شهر آشوب، کرکی، شهید ثانی، مجلسی اول و دوم، حر عاملی، فیض کاشانی، بحرانی، حویزی عروسی، حسن بن سلیمان، شیخ انصاری و... بدان اعتماد کرده‌اند.

گروهی انتساب این تفسیر را به امام رد می‌کنند؛ ابن غضائری، علامه حلی، تفرشی، داماد، اردبیلی، قهپایی، بلاغی و خویی از بانیان این نظریه‌اند.

برخی نیز در آن درنگ کرده و مدعی‌اند که شأن این تفسیر مانند شأن و جایگاه سایر روایات و احادیث منقول از ائمه اطهار علیهم السلام است که باید در صحت نقل هر یک تحقیق کرد.

البته هرآنچه که تاکنون پیرامون تفسیر امام مطرح شده است، اشاره به این تفسیر منقول از شیخ صدوق که او نیز از مفسر استرآبادی نقل کرده، دارد. اما پیرامون تفسیری که حسن بن خالد برقی جمع کرده است، سخن و اختلافی نیست و هم‌اکنون نیز از آن اثری نمی‌باشد! (ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۰۰).

امام هادی علیه السلام که در دوره حکمرانی متوکل، منتصر، مستعین و معتز عباسی همواره در رنج و فشار و حتی حبس بود، تلاش فراوانی در جهت حفظ و سلامت فرزند خویش داشت و اصراری برای اعلان همگانی امامت پس از خود نداشت؛ زیرا بر حیاة حسن علیه السلام بیم داشت و بر بقاء نسل امامت پس از خود اصرار می‌ورزید. به این علت سعی و کوشش پیشوای دهم آن بود که حسن دلبندش کمتر در دید همگان قرار گیرد، به گونه‌ای که بسیاری از کنه مقامش بی‌اطلاع بودند^(۱).

این حرکت امام هادی علیه السلام، پیام دیگری را نیز در پی داشت؛ آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت نواده عزیزش مهدی علیه السلام، که این ناپیدایی در بیشتر دوران امامتش سایه می‌افکند.

امام حسن علیه السلام با توجه به ضرورتهای فوق، تماس با شیعیان را روز بروز کمتر و محدودتر کرد، به طوری که حتی در شهر سامرا به مراجعات مسائل یاران و شیعیان از طریق نامه و یا نمایندگان خویش پاسخ می‌داد^(۲).

هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمائل

هر کو شنید گفتا لله درّ قائل*

...پرتویی از سیمای حسن علیه السلام ترسیم شد و دل‌های مشتاق را راهی

کوچه‌های سامرا کرد.

۱ - همان، ص ۲۱۷، و ر.ک: اثبات الوصیة، علی بن حسین مسعودی، ص ۲۳۸.

۲ - سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ۶۵۰.

* - حافظ شیرازی.

باغ سبز عشق کوبی منتهاست

جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست*

...اما نرگس! او سُرور ویژه‌ای داشت، چرا که در آتیه‌ای نزدیک همسر چنین جوانی می‌شد، از این رو بی‌صبرانه رفتن به «خانه دوست» را انتظار می‌کشید.

مثل روز اول زمین بوی بوتراب می‌دهی

بوی شاخه‌های تُرد نور بوی آفتاب می‌دهی

مشق‌های پاره پاره‌ام فکر صحبتی دوباره‌ام

دستهای خواهش مرا باز کی جواب می‌دهی؟

سبزپوش مهربان برای صبح آرزو رسیده است

خواب دیده‌ام که می‌رسی عشق را جواب می‌دهی**

* - جلال‌الدین رومی.

** - طاهری.

۹

سرور سوسن

مدتی از اقامت سوسن^(۱) در سامرا می‌گذشت و او در خانه
حکیمه‌خاتون درپی مامن و مأوایش بود و دیدار ابامحمد را آرزو می‌کرد، تا
آنکه روز موعود فرارسید و جرقهٔ امید زده شد...
صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو بعاشق بیدل خبر دریغ مدار
بشکر آنکه شکفتی بکام بخت ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار*

۱ - ملیکه، نرگس (نرجس)، سوسن و ریحانه از نامهای این بانوی گرامی است، همچنین از صقیل
(پدیده نورانی و پر جلوه) و خمط (نوعی درخت میوه) نیز به عنوان اسامی نرگس یاد کرده‌اند.
(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۱، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰، ص ۵۰۷؛ مجمع‌الرجال، ج ۷، ص
۱۸۹).

البته در تنوع نامها به لحاظهای مختلف منعی نیست و شاید اسباب و حکمتها و مصالح
سیاسی و اجتماعی دیگر وجود داشته است که بر ما مخفی می‌باشد. (ر.ک: امام مهدی از تولد
تا ظهور، ص ۱۴۴).

* - حافظ شیرازی.

...آن روز ابامحمد علیه السلام برای دیدار حکیمه قدم در خانه عمه نهاد و در آنجا نگاهش به نرگس افتاد و لحظه‌ای به او خیره شد. حکیمه که در پی فرصت و بهانه‌ای می‌گشت تا سریعاً سوسن را، که حال به معارف دین آشنا شده بود، به ازدواج ابامحمد درآورد، از این پیشآمد خرسند شد و باب گفتگو را با حضرت گشود و گفت:

- آقای من! آیا او را پسندیدید؟!

- نگاهم به او از روی تعجب بود^(۱).

- چه چیز باعث شگفتی شما گردید؟

- بزودی از او فرزندی متولد می‌شود که در نزد خداوند سرفراز و

ارجمند است و او همان کسی است که زمین را مملو از عدل و داد

می‌کند؛ همانگونه که از ظلم و ستم لبریز باشد.

- آقا! آیا او را برای ازدواج نزد شما بفرستیم؟

- در این مورد از پدرم اجازه بگیر.

حضرت این سخن را فرمود و از خانه خارج شد. حکیمه بی‌درنگ لباس

خود را پوشید و به منزل امام هادی علیه السلام رفت، پس از ورود، سلام نمود و

نزد حضرت نشست. پیش از آنکه او لب به سخن بگشاید، امام هادی علیه السلام

تبسمی کرد و فرمود:

۱ - در حدیثی دیگر اینگونه آمده است:

ما گروه جانشینان پیامبر به کسی به نظر ریبه (لذت) نگاه نمی‌کنیم، بلکه از روی تعجب نظر می‌نماییم، آن مولود گرامی در نزد خداوند از این بانو می‌باشد. (ر.ک: دلائل الامامه، ص ۲۶۹؛ مدینه المعجز، بحرانی، ج ۸، ص ۱۵؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۴).

و در نقلی دیگر: نگاه من به او از روی تعجب بود که خداوند در او چه اراده کرده و چه حقیقتی در وی نهاده است. (ر.ک: الهدایة الکبری، ص ۳۵۴).

- حکیمه! نرگس را نزد پسر م ابامحمد بفرست.

- آقای من! برای همین کار نزد شما آمده بودم که در این مورد از شما اجازه بگیرم!

- ای مبارکه! همانا خداوند متعال دوست دارد که تو را در پاداش این کار شریک کند و در این خیر سهمی برای تو قرار دهد.

حکیمه با شور و خوشحالی فراوان از محضر امام مرخص شد و راهی منزل خود گردید و پس از دیدن نرگس، این خبر خوش را به او رسانید.

مژدگانی بده ایدل که دگر مطرب عشق
راه مستانه زدو چاره مخموری کرد
غنچه گلبن وصلم ز نسیمش بشکفت
مرغ خوشخوان طرب از برگ گل سوری کرد*

نرگس از این مژده به وجد آمد و آنگاه حکیمه نیز او را بیاراست و وی را مهیای پیوند با خورشید ساخت.

سرانجام نرگس در منزل حکیمه به همسری ابامحمد علیه السلام درآمد و آن دو عزیز چند روزی را در آن خانه گذراندند^(۱) و سپس به منزل امام هادی علیه السلام منتقل شده و در آن بیت نور و ولایت سکنی گزیدند و زندگی مشترک و شیرینی را آغاز کردند^(۲).

حکیمه می گوید:

* - حافظ شیرازی.

۱ - در دو خبر دیگر، سخنی از اقامت امام در خانه حکیمه نیست، بلکه تنها به این نکته که: «حکیمه، نرگس را به نزد ابامحمد علیه السلام فرستاد» اشاره شده است (ر.ک: دلائل الامامه، ص ۲۶۹، هدایة الکبری، ص ۳۵۴).

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱.

«...پس از ازدواج نرگس، هر وقت من به دیدار او می‌رفتم، وی پیشانی مرا می‌بوسید و من هم سر او را می‌بوسیدم. او دست مرا و من پای او را می‌بوسیدم. او دستش را دراز می‌کرد که کفشهای مرا از پایم بیرون آورد و من نمی‌گذاشتم این کار را بکند و دست او را به خاطر بزرگداشتش می‌بوسیدم تا به خاطر مقام و منزلتی که خداوند متعال به او داده است، از او احترام و تجلیل کرده باشم^(۱)».

دفتر زرین دوران همسری نرگس با ابامحمد علیه السلام به تندی ورق می‌خورد و خاطره‌های خوش و زیبا در آن نقش می‌بست و ماندگار می‌شد. مسمومیت و سپس شهادت امام هادی علیه السلام، به دست معتز عباسی^(۲) در رجب ۲۵۴ ق، زخم جانکاهی را بر دل خاندان امامت زد و قلب ایشان و پیروان و دوستان را به سوگ نشاند. در این مصیبت بزرگ و فراق سترگ جز صبر تسلایی نبود... «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^(۳).

(و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند، به بهتر از آنچه عمل می‌کردند، پاداش خواهیم داد).

پس از شهادت پیشوای دهم، امام حسن عسکری علیه السلام که ۲۲ بهار از عمرش می‌گذشت، مقام الهی امامت را به عهده گرفت و هادی و پیشوای امت گردید و همسر باوفای حضرت نیز در این مقطع، خود را مهیای

۱ - دلائل الامامه، ص ۲۶۹؛ مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۶؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۴.

۲ - ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۱؛ نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۶۴.

۳ - سوره نحل، آیه ۹۶.

فداکاری و پذیرش خطرات و تهدیدها کرد و بیش از پیش متوجه اهمیت زمان و نقش خویش شد.

گرچه نوک پیکان هجوم دشمن، پیشوای یازدهم را نشانه گرفته بود، اما تهدید نرگس نیز امری جدی بود و بخوبی احساس می‌شد و حوادث و تحولات و پیشآمدهای بعد، این گمان را به واقعیت تبدیل می‌ساخت.

از همان روزهای آغازین امامت امام حسن علیه السلام معتز - خلیفه وقت عباسی - دستور کنترل و نظارت بر امام را صادر کرد و در گام نخست به دلیل نگرانی و ترس از موقعیت اجتماعی حضرت، ایشان را مجبور کردند که روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته در دربار حاضر شود^(۱). دربار عباسی به این ستم اکتفا نکرده، در گام بعد دستور بازداشت و حبس امام را دادند^(۲) و به منظور ایجاد فشار و خشونت بیشتر، معمولاً زندانبانان از دشمنان سرسخت خاندان رسالت و امامت برگزیده می‌شدند^(۳).

پس از معتز، مهتدی نیز این روند ستمگرانه را ادامه داد و به سعید حاجب دستور داد که امام را به سمت کوفه حرکت داده و در راه او را به قتل برسانند، ولی پس از سه روز، ترکان خود خلیفه را به هلاکت رسانیدند^(۴). معتمد عباسی که در سال ۲۵۶ ق. بر مسند خلافت نشست، رویه

۱ - مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۴، دلائل الامامه، ص ۲۲۶.

البته به رغم نظر خلیفه، هر بار که امام به دربار رفت و آمد می‌کرد، هزاران نفر جمعیت مشتاق در دو سوی مسیر حرکت ایشان اجتماع می‌کردند و از کثرت مردم، راهها بند می‌آمد (ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۹؛ سیره پیشوایان، ص ۶۲۲).

۲ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱؛ حیاة الامام العسکری، ص ۲۵۲.

۳ - ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۱۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۸.

۴ - کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳.

ناشایست اسلاف را پیش گرفت^(۱) و بر رفت و آمدهای یاران و دوستداران امام دقت و مراقبت بیشتری کرد. امام عسکری علیه السلام نیز با توصیه به علاقمندان خود، ایشان را از ملاقات حضوری برحذر داشت تا خطری متوجه آنان نگردد^(۲). از آن سو، با ایجاد و توسعه شبکه ارتباطی و فراهم آوردن فعالیتهای سزی، ارتباط خویش را با پیروان و ارادتمندان حفظ کرد^(۳).

بانوی بزرگوار و همسر امام، حضرت نرگس، سنگینی این محنتها و ستمها را لمس کرده آن را بجان خرید و در دوران حبس امام، حریم ایشان را بخوبی پاس داشت. حکیمه خاتون نیز با آمد و شد به خانه امام، غمخوار او در آن روزهای فشار و سختی بود. هرچند همه پیشوایان پیشین و خاندان بزرگوارشان با توجه به شرایط، در رنج و سختی تحمیل شده از سوی حاکمان مستبد بودند؛ لیکن تضییقات و محدودیتهای این دوره، شدت و حدت بیشتری یافته بود و سبب نیز معلوم بود و نرگس هم بخوبی آن را درک می کرد.

۱ - معتمد نیز امام را به زندان افکند و به علی بن جرین دستور داد تا بیشترین فشار و سختی را بر حضرت وارد کند و مرتب درباره ایشان از او خبر می گرفت. (ر.ک: مهج الدعوات؛ ابن طاووس، ص ۲۷۵).

۲ - یکی از یاران امام می گوید: ما گروهی بودیم که وارد سامرا شدیم و منظر روزی بودیم که امام از منزل خارج شود تا بتوانیم او را در کوچه و خیابان ببینیم، در این هنگام نامه ای به این مضمون از طرف امام به ما رسید: «هیچ کدام به من سلام نکنید، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند، زیرا برای شما خطر جانی دارد». (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹؛ سیره پیشوایان، ص ۶۲۴).

۳ - تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، ص ۶۲، ۷۸؛ حیاة الامام العسکری، ص ۳۳۲.

امام حسن عسکری علیه السلام خود درباره علت این ستمگریها چنین می فرمود:

بنی امیه و بنی عباس به دو علت شمشیرهای خود را علیه ما کشیده اند:
 ۱ - آگاه اند که حقی در امر خلافت ندارند و هراس آنان بدین جهت است که ما خلافت را بجوییم و این مقام در مرکز و جایگاه اصلی اش مستقر گردد.

۲ - آنان بخوبی از اخبار و روایات متواتر و فراوان واقف اند که نابودی حاکمیت ظالمان بدست قائم آل محمد علیه السلام است و شک نیز ندارند که خود از ستمگران هستند، لذا سعی در قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و قطع نسل ایشان دارند تا به خیال خود به هدفشان - که ممانعت از تولد قائم علیه السلام است - نائل گردند^(۱). امام در گفتاری دیگر چنین بیان داشت:

«ستمگران گمان می کنند که مرا خواهند کشت تا این نسل قطع

گردد، آنان قدرت خدا را چگونه می انگارند؟! ^(۲)»

یکی از یاران حضرت چنین می گوید:

«هنگامی که ابامحمد از زندان معتمد خارج شد؛ به خط ایشان،

این آیه مکتوب را دیدم. یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ

مُتُّم نُوْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

آنان می خوانند نور خدا را با دشان خود خاموش سازند؛ ولی خدا

۱ - اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۷۰؛ کشف الحق، ص ۵۲؛ کناية المهتدي، مير لوجی (حاشیه کشف الحق)؛ منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص ۲۹۱.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰؛ تقریب المعارف، حلبی، ص ۱۸۴؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۳۹؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۴۹.

نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران خوش نداشته باشند^(۱)». عیسی بن صبیح که هم زندانی امام حسن عسکری علیه السلام بود، از گفتگوی خود با حضرت، چنین می‌گوید:

«به امام گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟!»

امام فرمود: بخدا سوگند بزودی فرزندی به من عطا خواهد شد که همانا زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد، اما الآن فرزندی ندارم!^(۲)».

یا رب زباغ وصل نسیمی به من رسان

وین خسته را به کام دل خویشان رسان

داغ فراق تا بکیم بر جگر نهی

یک روز مرهمی به دل ریش من رسان*

امام عسکری علیه السلام هرچند در برابر دشمنان از تولد فرزند خود در آتیه‌ای نزدیک، سخن نمی‌گفت و آنان را در حیرت و سرگستگی گذارده بود؛ اما برخی از یاران نزدیک خود را از حجت الهی پس از خویش خبر می‌داد. کلام را با این سخن محمدبن عبدالجبار پی می‌گیریم که در دیداری با امام سؤال می‌کند:

۱ - اثبات الوصیه، ص ۲۵۵.

۲ - امام سپس این دو بیت شعر را فرمود:

بنی حوالی الاسود اللوابد

لعلک یوما ان ترانی کائما

اقام زمانا و هو فی الناس واحد

فان تمیما قبل ان یلد الحصى

(الخرائج، ج ۱، ص ۴۷۸؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۹۳؛ الفصول المهمه، ص ۲۸۸؛ نورالابصار،

ص ۱۸۴؛ احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۶۸؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۲۲۴).

* - خواجه کرمانی.

« - یابن رسول الله! خدا مرا فدای شما گرداند! دوست دارم از

حجت خدا بر مردم و امام پس از شما آگاه گردم؟

- امام و حجت پروردگار پس از من، فرزندی می‌باشد! او هم نام

رسول خدا ﷺ و هم کنیه اوست، همانا او خاتم حجت‌های الهی

و آخرین خلیفه ایشان می‌باشد.

- از چه مادری؟ یابن رسول الله!

- از دختر فرزند قیصر، امپراتور روم! همانا او به دنیا خواهد آمد

و از منظر مردم، غیبت طولانی خواهد داشت تا آنگاه که وقت

ظهور فرا رسد»^(۱).

خویشان و خاندان امامت که به موقعیت و جایگاه امام و نرگس واقف

بودند و در آینه آن دو، سیمای موعود را می‌دیدند، در تب و تاب ولادت او

بودند؛ آنگونه که در وصف حالات حکیمه‌خاتون گویند که:

او به خدمت امام عسکری علیه السلام می‌رسید و مرتب از خداوند می‌خواست

و دعا می‌کرد که خداوند فرزندی به او عطا فرماید^(۲).

آن گوهر و عطیه الهی از دامن کسی جز نرگس بر نمی‌خاست^(۳)؛

آنگونه که در لوح و صحیفه فاطمه علیها السلام از او یاد شده و درباره نام مادر

حضرت حجت چنین بیان شده است:

۱ - اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۶۲؛ کشف الحق، ص ۱۵، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ۲۸۰؛

منتخب الاثر، ص ۳۶۴.

۲ - الهدایة الکبری، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۲۹؛ عوالم،

بحرانی، ج ۲۶، ص ۹.

۳ - برخی از مورخان متعصب و غیر منصف اهل سنت همچون ابن حزم اندلسی، ولادت فرزند

امام از نرگس (یا صیقل) را انکار می‌کنند!! (جمهرة انساب العرب، ابن حزم، ص ۶۱).

«أُمَّهُ جَارِيَةٌ، إِسْمُهَا نَرْجِسٌ»^(۱)

مادر حجت، بانویی است که نامش نرگس می باشد.

به تماشای طلوع تو، جهان چشم به راه

به امید قدمت، کون و مکان چشم به راه

به تماشای تو ای نور دل هستی، هست

آسمان، کاهکشان، کاهکشان چشم به راه*

۱ - کمال الدین، ج ۱، ص ۷، ۳؛ امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، سیدکاظم قزوینی، ترجمه فریدونی، ص ۱۶۵.

* - زکریا اخلاقی (آه عاشقان، ص ۳۹).

۱۰ نور نرگس

روز چهاردهم شعبان سال ۲۵۵ ق. بود و حکیمه به عادت همیشه، به منظور دیدار خورشید امامت روانه منزل امام حسن علیه السلام شد و با استقبال گرم امام و همسرشان روبرو گردید. حضرت نرگس جلو آمد تا کفشهای حکیمه خاتون را از پای او بیرون آورد؛

– بانوی من! کفشهایتان را به من دهید!

حکیمه با شرمندگی از تواضع و فروتنی نرگس، خطاب به او چنین گفت:

– تو بانوی من می باشی! بخدا سوگند نمی گذارم تو کفشهای مرا

از پایم در بیاوری و به این گونه به من خدمت کنی! بلکه من به

دیدگانم تو را خدمت می کنم.

حضرت عسکری علیه السلام شاهد این گفتگو بود و ضمن مسرت از ادب

سخن آن دو، فرمود:

– عمه جان! خداوند به تو پاداش خیر دهد.

حکیمه تا غروب در منزل امام ماند و بعد نرگس را صدا زد که لباسش را بیاورد و راهی منزل خود شود.

امام حسن علیه السلام حکیمه را از رفتن بازداشت و فرمود:

عمه جان! امشب اینجا بمانید و با ما افطار کنید، زیرا شب نیمه شعبان است و به زودی آن مولود شریف و ارجمند که خداوند زمین را بوسیله او بعد از مردنش زنده می‌کند، متولد می‌شود.
حکیمه گفت:

آقای من! از چه کسی؟! من در نرگس هیچ آثار حملی نمی‌بینم!
امام فرمود:

از نرگس؛ نه از غیر او!

حکیمه به طرف نرگس رفت و او را از پشت سر در آغوش گرفت و بوسید، اما اثر حملی در وی ندید، آنگاه نزد برادرزاده برگشت و کاری را که انجام داده بود به حضرت گفت:

امام تبسمی کرده و فرمود^(۱):

هنگام دمیدن سپیده صبح برای تو آشکار می‌شود، زیرا مثال او مثال مادر موسی است که آثار حمل او آشکار نبود و هیچ کس تا هنگام تولد اطلاع نداشت، زیرا فرعون در جستجوی حضرت موسی، شکم زنان حامله را می‌شکافت و فرزندان مانند موسی علیه السلام است.»

حکیمه بار دیگر نزد نرگس آمد و او را بازدید نمود و از حالش جويا شد.
همسر امام گفت:

بانوی من! من هیچ اثری از فرزند احساس نمی‌کنم.

آنگاه حکیمه خاتون خبر تولد فرزند را به او داد و گفت:

خداوند تو را به فرزندی گرامی داشته است که همین امشب او
متولد می‌شود.

نرگس از شنیدن این سخن به وجد آمد و درخششی از نور و سرور و
وقار سراپایش را فراگرفت^(۱).

برخیز که حجت خدا می‌آید رحمت ز حریم کبریا می‌آید

از گلشن عسکری گذر کن کامشب بوی گل نرگس از فضا می‌آید*

حکیمه ماجرای شب نیمه شعبان را اینچنین حکایت می‌کند.

«هنگامی که نماز عشا را خواندم، افطار کرده و به بستر رفتم،

خوابیدم، نیمه شب برای خواندن نماز شب از جا حرکت کرده،

نماز خواندم و بعد از نماز دیدم نرگس (سوسن) - که پیش روی

من خوابیده بود - کاملاً در حال استراحت است و حتی از پهلو به

پهلو هم تکان نمی‌خورد و هیچ اثری از وضع حمل در او ندیدم!

مدتی نشستم و تعقیبات نماز را خواندم و بعد دراز کشیدم.

پس از مدتی نرگس از خواب بیدار شد، نمازش را خواند و

خوابیده.

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲۴، ۴۲۶؛ اثبات‌الهدایة، ج ۷، ص ۳۸۹. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲ و ۱۱.

* - قاسم رسا (آد عاشقان، ص ۳۸)

رفتم به سوی نرگس و نرگس برآب
 پرسیدم از او صد و یکی داد جواب
 گفتم: سوی بازار کی آید گل؟ گفت:
 آندم که رود دیده‌ی نرگس در خواب*
 من با خود به شک و تردید افتادم و در همین لحظه صدای
 حضرت عسکری علیه السلام را شنیدم که فرمود:
 عمه جان! شتاب نکن! به همین زودی آن کار انجام می‌شود^(۱).
 من سر جای خود نشسته و شروع کردم به خواندن سوره‌های
 «الم سجده» و «یس»! که ناگاه دیدم نرگس با اضطراب از خواب
 بیدار شد. من فوراً خود را به او رسانیده، وی را در آغوش گرفته
 و به سینه چسبانیدم و نام خدا را بر او خواندم و گفتم: آیا دردی
 احساس می‌کنی؟
 گفت: آری! عمه جان.
 گفتم: کاملاً مطمئن باش! دلت محکم و قوی باشد، این همان
 است که من به تو گفتم.
 آنگاه امام عسکری علیه السلام صدا زد که: سوره «انا انزلناه فی
 لیلۃ القدر» را بر او بخوان.
 من، طبق دستور حضرت، شروع کردم به خواندن سوره قدر^(۲)

* - نیما یوشیج (مجموعه کامل اشعار، رباعیات، ص ۵۲۲).

۱ - در حدیثی چنین آمده است: «من از آن حضرت خجالت کشیدم که چرا چنین شک و تردیدی به دل راه دادم و با همان حالت شرمندگی به اطاق برگشتم». (ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۷).

۲ - در روایت دیگر چنین منقول است: «سوره‌های قل هو الله احد، انا انزلناه و آیه الکرسی را بر او

و جنین هم در رحم با من همراهی می‌کرد و آن سوره را می‌خواند و بعد بر من سلام کرد. من از شنیدن صدای او مضطرب شدم.

حضرت عسکری علیه السلام صدا زد:

از امر خدا تعجب نکن، همانا خداوند تبارک و تعالی ما را در کودکی به حکمت گویا می‌کند و در بزرگی در روی زمینش حجت قرار می‌دهد»^(۱).

حکیمه ضمن بیان این جمله که:

«در آن لحظه خاص و حساس، نرگس دست مرا در چنگ گرفته بود و به شدت فشار می‌داد و ناگاه ناله‌ای سرداد و شهادتین را گفت»^(۲).

در ادامه به ولادت مهدی علیه السلام اشاره می‌کند^(۳)؛ لحظه‌ای که هاله‌ای از

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

خواندم. (ر.ک: الخرائج، ج ۱، ص ۴۵۶؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۹۸)

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ اثبات‌الهداة، ج ۷، ص ۲۹۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲ و ۱۱.

۲ - کتاب‌الغیبه، ص ۱۴۱، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۷.

۳ - درباره چگونگی ولادت، روایات چندی وجود دارد که گرچه در کلیت معنی همه آنها مشترک است، اما هر یک به گونه‌ای حکایت حکیمه را تبیین نموده‌اند؛ از جمله:

- در آن لحظه، من و او را سستی فراگرفت و در این هنگام کودک را در حال تولد دیدم.

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲۵؛ و ر.ک: دلائل‌الامامه، ص ۲۶۸ و ۲۶۹؛ کتاب‌الغیبه، ص ۱۴۱).

- نرگس از دیدگان من ناپدید شد و او را ندیدم، گویا بین من و او پرده‌ای حایل شد، من به سوی

حضرت عسکری علیه السلام دویده و فریاد زدم، حضرت فرمود: عمه‌جان! بجای خود برگرد! او را

خواهی یافت. (کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲۶).

- در این حالت بر من و او حالتی شبیه خواب دست داد که نمی‌توانستیم خودمان را نگه داریم،

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نور بین حکیمه و نرگس فاصله شد و سپس حکیمه بخود آمد و آن منظره دل‌انگیز سجده مهدی علیه السلام را مشاهده کرد:

«...نوری خیره‌کننده در جبین نرگس دیدم و در کنارش کودکی رو به قبله، سر به سجده گذاشته بود^(۱)/^(۲)»

امام حسن علیه السلام فرمود:

او هنگامی که از شکم مادرش خارج شد رو به زمین نهاده، سر به سجده و زانو بر زمین گذارده و سبابه‌اش را به آسمان بلند

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

وقتی به خود آمدم، دیدم آقایم حضرت مهدی علیه السلام متولد شده است. (الهدایة الکبری، ص ۳۵۳).

- در آن لحظه نوری در اطاق درخشید و تا نگاه کردم، چشمم به ولی خدا حضرت مهدی علیه السلام روشن شد. (الخرائج، ج ۱، ص ۴۵۶).

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲- شیخ طوسی با ذکر گفتاری از حنظله بن زکریا، به حضور یک پیرزن ماما در هنگام تولد اشاره می‌کند و از زبان آن زن چنین می‌آورد: «...خادمی که پیراهنی به همراه داشت به خانه‌ام آمد و گفت: یکی از همسایگان به خاطر کار مهمی نیازمند به تو است، بیا نزد ما بعد پارچه‌ای به سرم انداخته و مرا به درون خانه برد. من آن خانه را می‌شناختم، در وسط خانه خیمه و چادری به هم دوخته بودند و مردی کنار آن نشسته بود. خادم گوشه چادر را بلند کرد، من داخل شدم، زنی را در حال وضع حمل دیدم و زنی دیگر، پشت سر او، او را نگه داشته بود.

آن زن به من گفت: ما را کمک کن! من هم کارهایی را که نوعاً در این‌گونه موارد باید انجام داد، انجام دادم. چیزی نگذشت که کودک متولد شد. او را روی دست گرفته و صدا زدم: پسر! پسر! و سرم را از گوشه چادر بیرون آوردم تا به آن مردی که جلوی آن نشسته بود بشارت دهم. به من گفته شد: فریاد مزین! همین که رویم را به طرف آن کودک کردم او را نیافتیم. آن زنی که نشسته بود گفت: فریاد مزین!

خادم دست مرا گرفت و سرم را به پارچه پوشانید و از خانه بیرون برده و به خانه خودم برگردانید و یک کیسه به من داد و گفت: آنچه دیدی به هیچکس نگو و من به اطاقم در این منزل برگشتم...» (ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۴۵).

کرده و عطسه نمود^(۱) و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَبْدًا دَاخِرًا غَيْرَ
مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ.

و بعد فرمود:

ستمگران پنداشته‌اند که حجت خدا از بین رفتنی است، اگر
اجازه سخن گفتن بدهد شک و تردید از بین می‌رود^(۲).

یکی از یاران صدیق و همراه امام، بنام عثمان بن سعید نیز در آن هنگام
نوری دید که از خانه امام تا آسمان امتداد یافته بود، او می‌گوید:
«این نور، مرا به حیرت و تعجب واداشت؛ نور به حالت سجده
درآمد و سر بخاک سایید و پس از نشستن این آیه را تلاوت
کرد:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^(۳)

۱ - نسیم، خادم امام، نیز به عطسه حضرت مهدی در هنگام تولد اشاره می‌کند. (کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۰۳؛ کتاب‌الغیبه، ص ۱۴۷).

او همچنین می‌گوید: یک شب بعد از تولد حضرت صاحب‌الزمان به دیدار آن حضرت رفتیم، در حضور آن بزرگوار عطسه کردم، فرمود: «خداوند تو را رحمت کند». من از فرمایش حضرت خوشحال شدم، به من فرمود: آیا در مورد عطسه به تو بشارت بدهم؟ گفتم: بفرمایید!

فرمود: نشان آن است که تا سه روز از مرگ در امان می‌باشی. (ر.ک: کمال‌الدین ج ۲، ص ۴۴۱؛ الخرائج، ج ۱، ص ۴۶۶).

۲ - الهدایة الکبری، ص ۳۵۴؛ عوالم، ج ۲۶، ص ۹؛ روزنه‌ای به خورشید. (ترجمه تبصرة، اولی، سیدهاشم بحرانی)، سیدحسن افتخارزاده، ص ۵۱ و ۵۲.

۳ - منتخب‌الآثر، ص ۲۴۲، عثمان بن سعید عمری، ص ۵۰.

صبح پیکی ز مسیحا دم جانان آمد
گفت برخیز که آرام دل و جان آمد
این نسیم ملکوتی ز کدامین چمن است
که چو انفاس سحر غالیه افشان آمد
می‌کند مرغ سحر زمزمه بر شاخه گل
که ز نرگس ثمری پاک به دوران آمد*
امام حسن عسکری علیه السلام در حالی که قدم می‌زد، حکیمه را صدا کرد و
فرمود:

«عمه جان! پسر من بیاور.»

حکیمه خاتون نیز با شعف فراوان به سمت نوزاد رفت و او را در بغل
گرفت؛ او می‌گوید:

«بر ساعد دست راستش این آیه نوشته بود: جَاءَ الْحَقُّ وَ
ذَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوقًا^(۱). او را به سینه خود
چسباندم، دیدم از هر جهت تمیز و پاک و پاکیزه است، سپس او
را در پارچه‌ای پیچیده و نزد حضرت عسکری علیه السلام بردم، امام او
را از من گرفت و بر روی کف دست چپ خود نشانید و کف دست
راست خویش را به پشت او گذاشت و آنگاه زبانش را در دهان
او نهاد و دست مبارک را بر پشت و گوش و مفاصل وی کشید، و
در گوش او اذان گفت و سپس دست مبارک را بر سر او کشیده و
فرمود:

* - قاسم رسا، (خوشه‌های طلایی، ص ۹۳).

۱ - سوره اسراء، آیه ۸۱/حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است.

فرزندم! سخن بگو.

فرزند امام نیز چنین گفت^(۱):

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَّ عَلِيًّا
امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ...

و بعد اسامی ائمه را یک به یک ذکر کرد، تا به پدرش حضرت
عسکری علیه السلام رسید و توقف کرد^(۲).

امام حسن رو به عمه خود کرد و فرمود:

«عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا بر او سلام کند و بعد نزد من
بیاور.»

۱ - حضرت مهدی علیه السلام نخستین کودکی نیست که لحظاتی پیش از ولادت و بس از آن لب به سخن بگشاید، بلکه عیسی نیز چنین بوده است. برخی از مفسران از جمله علامه طبرسی بر این باورند که آیات ۲۶ - ۲۴ سوره مریم، سخنان عیسی است. که پس از چشم گشودن به این جهان خطاب به مادرش بیان کرده است. نه ندای فرشته! (مجمع البیان، طبرسی، ج ۶، ص ۵۱۱).

فنادها من تحتها الاتحزنی قد جعل ربک تحتک سرتیا...

- پس از زیر (بای) او، وی را ندا داد که: غم مدار، پروردگارت زیر (بای) تو چشمه آبی بدید آورده است...

همچنین در ادامه، این سوره از تعجب یهودیان از سخن گفتن نوزاد حکایت می‌کند.
قالوا کیف نكلم من كان في المهد صبيا قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبيا. (مریم، آیه ۳۱ - ۲۹)

- (یهودیان) گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟! (کودک) گفت: منم بنده خدا؛ به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است... (ر.ک: امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۱۶۵).

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵؛ کتاب الغیبه، ص ۱۴۱.

البته بر اساس دو نقل دیگر، این سخن حضرت مهدی (عج) در سجده پس از تولد گفته شده است. (ر.ک: دلائل الامامه، ص ۲۶۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶).

حکیمه نیز او را نزد حضرت نرگس برد. مادر به او سلام کرد و سپس حکیمه او را برگرداند و در حضور حضرت عسکری علیه السلام گذارد^(۱). یکی از خادمه‌های خانه امام می‌گوید:

«من به هنگام تولد حضرت، نور درخشانی را دیدم که از آن بزرگوار ساطع شد و به آسمان رفت و کبوتران سفیدی را دیدم که از آسمان فرود آمده و بالهای خود را بر سر و صورت و بدن حضرت می‌کشیدند و بعد پرواز می‌کردند.

ما این جریان را به حضرت عسکری علیه السلام گفتیم، حضرت خندید و فرمود:

این فرشتگان برای تبرک جستن از این مولود، از آسمان فرود آمده‌اند و به هنگام ظهورش، یاران و انصار او خواهند بود^(۲).
 آنگاه نام و کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فرزند امام انتخاب گردید^(۳)؛ محمد و ابوالقاسم اسم و کنیه‌ای بود که دهها سال قبل، رسول خاتم صلی الله علیه و آله از آن خبر داده^(۴) و از مشهورترین لقب وی، یعنی «مهدی» یاد کرده

۱ - همان.

۲ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۱؛ اثبات‌الهدایة، ج ۷، ص ۲۹۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵.

۳ - الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۱۳.

۴ - احادیث بسیاری از آثار حدیثی کهن شیعه و سنی وجود دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر این نکته تصریح داشته است که «مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه او کنیه من است، او شبیه‌ترین مردم به من از حیث خلق و خلق است» (ینابیع‌الموده، قندوزی، ص ۸۵، ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۵۵۷؛ مسند ابی‌یعلی، تمیمی، ج ۲، ص ۲۷۴؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۶؛ سنن الترمذی، محمد بن عیسی، ج ۴، ص ۵۰۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۴، ص ۲۷۱؛ تذکرة الخواص، ابن جوزی، ص ۳۶۳؛ السنن‌الواردة، عثمان بن سعید المقرئ، ج ۵، ص ۱۰۴۸؛ اثبات‌الهدایة، ج ۳، ص ۶۰۶؛ منهج‌الکرامه، علامه حلی، ص ۲۸؛ معجم احادیث‌الامام مهدی (عج)، ج ۱، ص ۱۱۳).

بود^(۱) و معصومین والا گهر نیز بارها و بارها بدان اشاره نموده بودند^(۲)، از این رو، اسم و کنیه و لقب خاتم‌الاولیا و شمس اهل بیت، شهره عام و خاص بود.

امام سپس بعضی از کنیزان منزل را که می‌دانست گفته‌ها را پنهان می‌کنند و می‌توانند اسرار را حفظ نمایند، به حضور طلبید، تا فرزند را زیارت کنند، حضرت به آنان فرمود:

«بر او سلام کنید و او را ببوسید و بگویید تو را به خدا می‌سپاریم

و سپس برگردید.»

آنان نیز با سرور و شادمانی از این دیدار، فرزند امام را بوسیده و دعا کردند و آنگاه از اطاق حضرت خارج شدند^(۳).

همچنین مردی از اهالی فارس، که افتخار خدمتگزاری. در منزل امام را

داشت می‌گوید:

۱ - جمالاتی همچون «المهدی من ولدی»، «المهدی من عترتی من ولد فاطمه» و... در احادیث نبوی فراوان یاد شده است. (ر.ک: السنن الواردة، ج ۵، ص ۱۰۵۷؛ مسند ابی داود، سلیمان بن داود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج ۲، ص ۱۳۶۸؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳، ص ۴۴۹؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۵۸؛ لسان المیزان، عسقلانی، ج ۵، ص ۲۳؛ العمدة، ابن بطریق، ص ۴۳۹؛ الطرائف، ابن طاووس، ج ۱، ص ۱۷۸؛ غایة المرام، سیدهاشم بحرانی، ص ۶۹۸؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۸۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰).

۲ - ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی (عج)، ج ۳، ص ۳۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۲۵، ۳۴۹، ج ۴، ص ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۲۳.

۳ - دلائل الامامه، ص ۲۶۸.

حسن بن منذر می‌گوید: روزی حمزه فرزند فتح نزد من آمد و گفت:

- مژده! مژده! شب گذشته در خانه حضرت عسکری علیه السلام کودکی دیده به جهان گشود و آن

حضرت دستور داد که این موضوع بسان رازی مهم، سر بسته و مخفی بماند.

- نامش چیست؟

گفت: محمد (امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۲۰۲)

«...کنیزی از اطاق بیرون آمد و چیزی سر بسته همراه او بود! بعد

امام به من فرمود: وارد شو.

من داخل شدم، پس کنیز را صدا زد، او برگشت.

امام به او فرمود: آن چه را که داری، سرپوش از رویش بردار.

وی پارچه را به کنار زد و آنگاه کودک سپید و خوش چهره‌ای دیدم.

حضرت فرمود:

این صاحب شما است.

سپس به آن کنیز دستور داد تا او را ببرد^(۱)».

در حدیثی است که:

«پرنده‌هایی بر بالای سر امام به پرواز درآمدند، حضرت یکی از

آنها را صدا زد و به او فرمود:

او را بردار و محافظت کن و در هر چهل روز به ما برگردان!

پرنده او را برداشته و به سوی آسمان برد و دیگر پرندگان هم به دنبال او رفتند.

امام حسن عسکری علیه السلام در آن حال فرمود:

من تو را به همان کسی سپردم که مادر موسی وی را به او سپرد.

نرگس گریه‌اش گرفت و امام او را دل‌داری داد و فرمود:

آرام باش! زیرا بر او، شیر خوردن جز از سینه تو حرام است و

بزودی به سوی تو برمی‌گردد، چنانکه موسی به مادرش برگشت

۱ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

و اینست فرمایش خداوند متعال که فرمود:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ^(۱).

(پس او را به مادرش باز گردانیدیم تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد)

از امام پرسیده شد که این پرنده چه بود؟

امام فرمود: این روح القدس است، که بر امامان موکل، و آنان را نگهبانی و همراهی می‌کند و به علم و دانش پرورش می‌دهد.^(۲)

حکیمه از دیدار روز بعد خود از منزل امام چنین حکایت می‌کند:

«فردای آن روز برای عرض سلام نزد حضرت عسکری علیه السلام رفتم، پرده را به یک سو زدم تا از حالات آقایم باخبر شوم، او را ندیدم! عرض کردم:

قربانت کردم! آقای من چه شد؟

فرمود: او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی کودکش را به او سپرد^(۳)».

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«هنگامی که خداوند مهدی این امت را به من بخشید، دو فرشته فرستاد تا او را به سراپا پرده عرش ببرند، او در پیشگاه خداوند متعال قرار گرفته و خداوند به او فرمود:

۱ - سوره قصص، آیه ۱۳.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۹۱.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶.

خوش آمدی ای بنده من، که برای یاری دینم و آشکار ساختن فرمانم و راهنمایی آفریدگانم برگزیده شده‌ای، سوگند خورده‌ام که به وسیله تو مؤاخذه کنم و به وسیله تو ببخشایم و کیفر نمایم. بعد به آن دو فرشته دستور داد که:

او را به آرامی به سوی پدرش برگردانید و به او بگویید که: وی در حمایت و زیر نظر من خواهد بود، تا اینکه حق را به وسیله او استوار، و باطل را سرکوب، و دین را برای خود خالص قرار دهم^(۱)»

امام در تلاشی دیگر، و در همان روزهای آغازین، مهدی دلبندش را به برخی از یاران خاص نشان داد؛ ابوغانم - خادم امام - می‌گوید:

«امام او را در سومین روز تولد در معرض دید اصحاب خود قرار داد و فرمود:

بعد از من صاحب شما و خلیفه من بر شما این کودک است و او همان قائمی است که گردن‌ها در انتظار او کشیده می‌شود و به هنگامی که زمین از جور و ظلم پر شده باشد، قیام کرده و آن را از عدل و داد پر می‌کند^(۲)»

همچنین امام، در نامه‌ای، احمد بن اسحاق قمی را از تولد فرزند خبر داد و او را در سرور و شادابی خاندان خویش شریک ساخت و فرمود:

«احمد! خدا به ما پسری عنایت فرموده است، این رازی است که باید نزد تو بماند و از بیدادگران پوشیده داشته شود. ما این راز

۱ - هدایة الکبری، ص ۳۵۴؛ عوالم، ج ۲۶، ص ۹؛ و رک: تبصرة الولی.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵.

بزرگ و شادی‌آفرین را جز به نزدیکترین بستگان و شایسته‌ترین دوستان خود آشکار نکردیم. دوست داشتیم آن را به شما اعلان کنیم، تا در شادی و شادمانی ما - به خواست خدا - شریک باشی^(۱)».

هفت روز از ولادت حضرت مهدی علیه السلام گذشت و در آن روز حکیمه توفیق دیدار دوباره او را یافت، او می‌گوید:

«روز هفتم خدمت امام رفتم، سلام کردم و نشستم و فرزند را دیدم.

امام فرمود: کودکم را نزد من بیاورید.

او را در پارچه‌ای پیچیده، نزد حضرت بردم، همان کارهای روز اول را با او انجام داد و بعد زبانش را در دهان او گذارد، گویا دارد به او شیر یا عسل می‌دهد، سپس فرمود:

فرزندم! سخن بگو.

مهدی علیه السلام نیز لب به سخن گشود و فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله، و به دنبال آن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرين درود فرستاد تا به نام پدرش (حضرت عسکری علیه السلام رسید) توقف کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَ تُرِیدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَیْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ ۝ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ

فِي الْأَرْضِ وَ تُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ^(۱).

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند،
منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم، و ایشان را وارث
(زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون
و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند،
بنمایانیم.

بعد امام فرمود:

فرزندم! بخوان آنچه را که خداوند بر پیامبران و رسولان نازل
فرموده است.

مهدی نیز شروع به خواندن صحف آدم کرد و آن را به زبان
سریانی خواند و بعد کتاب ادریس و نوح و هود و صالح و صحف
ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن
حضرت محمد جدم رسول الله ﷺ را خواند و آنگاه به داستان
پیامبران از آغاز تا زمان خودش پرداخت.^(۲)

امام حسن عسکری علیه السلام بر اساس یک سنت به یادگار مانده از رسول
گرامی اسلام، برای فرزند خود عقیقه نمود.

حضرت برای انجام این کار، عثمان بن سعید عمری را فراخواند و دستور
فراهم آوردن گوسفندانی را برای انجام عقیقه، به او داد^(۳).

۱ - سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲ - الهدایة الکبری، ص ۳۵۴.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵، و رک: عثمان بن سعید عمری (سفیر

عقیقه به مانند بیمه سلامتی انسان، از جمله سنن دیرین حضرت محمد ﷺ به شمار می‌رفت؛ یعنی پس از تولد فرزند گوسفندی را ذبح نموده تا جان طفل از انواع بلاها و گرفتاریها بیمه شود^(۱).

آنگونه که رسول خاتم ﷺ توصیه فرموده است:

«كُلُّ امْرِئٍ مَرَّتَيْنِ بِعَقِيْقَتِهِ»

(هر کس در گرو عقیقه خویش است)

همچنین از امام صادق علیه السلام منقول است:

«هر کس در گرو عقیقه‌ای است که پس از ولادتش، او برای سلامتی او داده‌اند.»^(۲)

حضرت عسکری علیه السلام پس از دستور انجام عقیقه، به عثمان بن سعید چنین فرمود:

«ده‌هزار رطل (پیمانه) نان و ده‌هزار رطل^(۳) گوشت آماده ساز و

آنان را میان بنی‌هاشم و دیگر مردم توزیع کن.»

فرزند سعید نیز به سرعت این ماموریت را انجام داد^(۴).

با توجه به تعداد و گستره ابن عقیقه، امام دو هدف را دنبال می‌کرد؛ طولانی کردن عمر فرزند و دیگری اعلام ولادت مهدی علیه السلام به یاران و

(ادامه پاروقی از صفحه قبل)

آفتاب، ص ۵۲.

۱ - ر.ک: حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت، محمدجواد طبسی، ص ۵۳ - ۴۸.

۲ - مکارم‌الاخلاق، ص ۲۲۶.

۳ - رطل، یکی از اوزان است که برابر با ۲۵۶۴ گرم می‌باشد (المنجد فی اللغة، ص ۲۶۶).

۴ - کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۰؛ منتخب‌الآثر، ص ۳۴۱.

گویند: امام عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزند، سیصد گوسفند بعنوان عقیقه در راه خدا داد

(امام مهدی علیه السلام از تولد تا ظهور، ص ۱۷۰).

شیعیان. به همین خاطر گوسفند قربانی شده‌ای را نزد یکی از یارانشان فرستاد و به وی فرمود که این از عقیقه فرزند من است^(۱). و یا برای ابراهیم - که از یارانشان بود، - چهار گوسفند فرستاد و چنین مرقوم فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این چهار گوسفند را به جهت تولد فرزندم، محمدمهدی عقیقه کن! خود بخور که گوارایت باد و هر که از شیعیان ما را یافتی به او نیز بده^(۲)».

چهل روز از نیمه شعبان گذشت و لحظه بازگشت آن نور الهی و هنگامه دیدار فرارسیده بود؛ حکیمه از ماجرای دیدار مهدی، چنین یاد می‌کند:

«بعد از چهل روز، کودک برگردانیده شد و برادرزاده‌ام کسی را دنبال من فرستاد و من به خدمت حضرت رفتم، دیدم کودک در حرکت است و راه می‌رود!

گفتم: ای آقای من! این کودک دو ساله است!

حضرت تبسم فرمود و گفت: فرزندان پیامبران و جانشینان آنها در صورتی که پیشوا و امام باشند، برخلاف دیگران رشد و نمو می‌کنند، کودکان ما در یک ماهگی، مانند کودکان یک ساله هستند و در شکم مادر صحبت می‌کنند و قرآن می‌خوانند و پروردگارشان را می‌پرستند و به هنگام شیرخوارگی، ملائکه از آنها اطاعت کرده، صبح و شب بر آنها نازل می‌شوند^(۳)».

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱.

این ملاقاتها، پیوسته، هر چهل روز یک بار تکرار می‌شد^(۱)، باگذشت چند سال از تولد مهدی علیه السلام و در یکی از روزها، حکیمه خاتون، مهدی علیه السلام را دید، اما او را نشناخت و با تعجب از امام حسن علیه السلام پرسید:

این کودک کیست؟!

امام در پاسخ فرمود:

او پسر نرگس است! و خلیفه بعد از من و به همین زودی شما مرا از دست خواهید داد، به حرف او گوش داده و از او اطاعت کنید^(۲).

به سوخت جان مرا، اشتیاق خدمت تو

چه کرده‌ام که جدا مانده‌ام ز صحبت تو؟!

فراق روی تو کرده ست حالم آشفته

مپرس حال، که دیوانه‌ام ز فرقت تو*

۱ - همان؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۹؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۴.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ اثبات الهداه، ج ۷، ص ۲۹۲.

* - محمد اهلی شیرازی (آه عاشقان، ص ۶۷).

۱۱

رامت ریحانه

چند صباح از تولد یگانه فرزند ریحانه^(۱) گذشت و آن همسر والای امام حسن علیه السلام و مادر مهربان مهدی علیه السلام، در کانون مهر و معنویت شوی عزیزش، زندگی آرام و مصفایی را گذراند.

از آن سوی، آتش فتنه‌ها شدت بیشتری یافت و فشارها، مزاحمتها و حبسهای پی‌درپی و همچنین تهدیدهای جانی، امنیت را از امام عسکری علیه السلام سلب کرد و حیات خاندان حضرت را نیز به مخاطره انداخت. دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقست

اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی*

روزی امام در گفتگو و صحبت خصوصی با ریحانه، از مشکلات آتی خویش، غیبت مهدی و فشارهای تحمیلی بر خاندان و شیعیان سخن راند و او را از شهادت خود آگاه ساخت.

۱ - «ریحانه» یکی از نامهای حضرت نرگس است. (ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۲).

* - حافظ شیرازی.

حضرت ریحانه با شنیدن این سخنان، به دنیای پس از غروب شوهر و دوران غیبت فرزند رضا نداد و در دل آرزوی مرگ کرد و «راحت ریحانه» را در رهایی از قفس دنیا دید و از خدایش آن را طلب نمود.

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد^۱

او این آرزوی دل را با حضرت عسکری علیه السلام در میان گذارد و از ایشان درخواست کرد که دعا کند تا خداوند در مرگ نرگس، تعجیل نماید.

یکی از نزدیکان بیت امام، چنین می گوید:

«...حضرت عسکری علیه السلام آنچه را که بر سر خانواده اش خواهد آمد، به صیقل^(۱) فرموده بود و او از حضرت خواستته بود که دعا کند تا خداوند مرگش را پیش از رحلت آن حضرت قرار دهد، امام دعا فرمود و او پیش از شهادت آن بزرگوار، از دنیا برفت^(۲)».

البته به جز نقل صریح فوق، گفته های دیگری نیز درباره دوره حیات و زمان درگذشت این بانو منقول است؛ که می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱ - او در زمان شهادت امام حسن علیه السلام (۲۶۰ ق) در قید حیات بود و بر بالین او حضور داشت؛ ابوسهل می گوید:

«...در بیماری که منتهی به رحلت امام حسن عسکری علیه السلام شد،

* - حافظ شیرازی.

۱ - «صیقل» نیز یکی دیگر از نامهای حضرت نرگس است. (ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲).

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵؛ اثبات الهداه، ج ۷، ص ۲۹۴.

خدمت حضرت رسیدم؛ ایشان به خادم خود عقید،^(۱) فرمودند:
ای عقید! برای من آب را با مصطکی^(۲) بجوشانید.
او نیز جوشانید و صیقل - مادر حضرت حجت علیه السلام - آن آب را
برای امام آورد^(۳)».

۲ - او پس از شهادت امام دستگیر و زندانی شد؛ ابوالادیان می گوید:
«...معمد عباسی خدمت کاران خود را فرستاد تا صیقل - کنیز
امام حسن عسکری علیه السلام - را گرفتند. تا آن طفل را به آنها نشان
دهد، او انکار کرد و برای رفع گمان و ظن ایشان، چنین گفت: من
از آن حضرت حملی دارم!
بدین سبب او را به ابن ابی الشوزاب - قاضی سامرا - سپردند، که
چون فرزند متولد شد او را بکشند! به ناگاه عبیدالله بن یحیی
وزیر مُرد و صاحب الزنج^(۴) در بصره خروج کرد، ایشان به حال

۱ - عقید، خادم سیاهی از اهل نوبه بود که نزد امام هادی علیه السلام خدمت می کرد و در بزرگ کردن
امام حسن علیه السلام نقش داشت. (کتاب الغیبه، ص ۱۶۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴).

۲ - صمغ و شیر زرد رنگی است که از انواع کندر می باشد و به علك رومی شناخته می شود. از آن،
به منظور درمان سرفه و معده استفاده می کنند و در برخی روایات، جهت علاج بعضی امراض
توصیه شده است. (معارف و معاریف، ج ۹، ص ۴۱۶).

۳ - کتاب الغیبه، همان، کمال الدین، همان.

۴ - شورش صاحب زنج در سال ۲۵۵ ق در بصره آغاز و تا سال ۲۷۰ ق. ادامه یافت. این گروه به
قتل عام مردم بصره، آتش زدن مسجد جامع شهر و کشتن ادیبان و دانشمندان پرداختند. امام
حسن علیه السلام ادعای این گروه در انتساب خود به اهل بیت علیهم السلام را رد کرده و آنانرا بشدت
محکوم نمودند. (ر.ک: البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۸؛ شرح نهج البلاغه،
ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۸؛ سفینة البحار، ج ۱، ص
۵۵۹).

خود در ماندند و آن بانو از خانه قاضی به خانه آمد^(۱)».

۳ - صیقل در دوره زمامداری مقتدر (۳۱۷ - ۲۹۵ ق) درگذشته است؛
ذهبی به نقل از ابن حزم چنین می‌نویسد:

«معتضد عباسی (خلیفه ۲۸۷ - ۲۷۹ ق) در بیست و چند سال
پس از رحلت شوی صیقل، او را زندانی کرد و وی در قصر خلیفه،
تحت الحفظ نگهداشته شد، تا آنکه در دوره حکومت مقتدر
درگذشت^(۲)».

البته ضمن رد دیدگاه ابن حزم - به دلیل معتبر نبودن سخن وی - آن
نقل صریحی که به فوت نرگس، پیش از شهادت امام اشاره داشت، بر دو
گفتار دیگر ترجیح دارد^(۳). زیرا اگر او در زمان وفات امام حسن (۲۶۰ ق)
زنده بود، هر آینه در قضیه مهاجرت مادر امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۹ ق.
به مکه^(۴) و به همراه بردن مهدی علیه السلام با خود، نام، یاد و یا حتی حضور او

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۳۲.

۲ - ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۰۷.

۳ - البته نقل دیگری نیز وجود دارد مبنی بر آنکه: «هنگامی که مادر حضرت مهدی علیه السلام،
نرجس خاتون از دنیا رفت، بر طبق وصیت او، پیکرش برای خاکسپاری در منزلی که امام
هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام در آن مدفون بودند، منتقل شد، اما جعفر کذاب با آنان به
نزاع برخاست و گفت: آنجا منزل من است و نباید نرجس خاتون در آنجا به خاک سپرده
شود...!» (امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۲۵۵ به نقل از کمال الدین).

البته با مراجعه به سند و مصدر اصلی، چنین مطالبی صحت ندارد، و قضیه ذکر شده، در رابطه با
خاکسپاری مادر امام حسن علیه السلام است نه نرجس خاتون! (ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲).
۴ - امام عسکری علیه السلام در سال ۲۵۹ ق. مادر گرامی خود را به حج فرستاد و او را به وفات خود در
سال دیگر و فتنه‌های پس از آن خبر داد و سپس اسم اعظم الهی و مواریت پیغمبران و اسلحه
و کتب حضرت رسالت را به مهدی (عج) تسلیم کرد و او را به همراه مادر خود راهی مکه نمود.
(اثبات الوصیه، ص ۲۵۵؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۳۳).

در میان آن دو، نقل و حدیثی می‌بود!
 سرانجام حضرت نرگس، آن از تبار شمعون صفا و مهاجر از سرزمین
 قیصر روم، که ایزد یزدان زندگی اش را با پرتو خاندان امامت نورانی کرد و به
 همسری ابامحمد علیه السلام و مادری اباصالح (عج) مفتخر ساخت، پرستوی
 آسمانها گشت و به سوی جنت پرگشود تا در جوار اجداد پاک‌طینت و
 خاندان رسالت و امامت مأوی گیرد.
 پیکر سوسن آل محمد صلوات الله علیهم، در کنار مرقد امام هادی علیه السلام به خاک
 سپرده شد.

یکی از نزدیکان و خادمان منزل امام عسکری علیه السلام می‌گوید:
 «بر روی قبر او لوحی بود که بر روی آن نوشته شده بود:
 (این قبر مادر محمد است)»^(۱)

در این مکان شریف، به سال ۲۶۰ ق. پیکر مطهر پیشوای یازدهم امام
 حسن عسکری علیه السلام و سپس بدن حکیمه خاتون مدفون گشتند^(۲) و در
 طول تاریخ این بارگاه زرین، مأمن و پناه دلدادگان و مشتاقان اهل بیت علیهم السلام
 و منتظران مصلح کل. قائم آل محمد (عج) گردید. به امید زیارت مزار
 ستارگان سامرا...

السلام علی والدۃ الامام. والمودعه اسرار الملک العالم. والحامله
 لاشرف الانام^(۳).

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۱؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۲۹۴.
 ۲ - ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۴؛ موسوعة العتبات المقدسه (قسم سامراء)، جعفر الخلیلی؛
 ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۵؛ تاریخچه شهر سامراء، سید مصلح الدین مهدی، ص ۶۷.
 ۳ - ر.ک: مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۱۰۳۴ - ۱۰۳۱.

سلام بر تو! ای بانوی راستگو و پسندیده.
 سلام بر تو! ای شبیه مادر موسی و دختر حواری عیسی.
 سلام بر تو! ای بانوی متقی و پاکیزه.
 سلام بر تو! ای بانویی که از خدا راضی هستی و خدا نیز از تو راضی.
 سلام بر تو! ای بانویی که در انجیل توصیف شده‌ای.
 ای بانویی که از روح‌الله امین خواستگاری شده‌ای.
 ای بانویی که محمد آن سید مرسلین، به وصلت تو با
 نواده‌اش راغب شد.
 ای بانویی که در اسرار پروردگار جهانیان به تو به ودیعه
 گذارده شد.

سلام بر تو و بر پدران حواریت تو!
 سلام بر تو و بر شوی و فرزندت!
 سلام بر تو و بر روح و بدن پاکیزه‌ات!
 گواهی می‌دهم که تو بخوبی مادری نمودی.
 امانت را ادا کردی.
 در راستای جلب رضای پروردگار کوشیدی.
 برای خدا صبر ورزیدی.
 سر الهی را حفظ داشتی.
 ولی خدا را حمل نمودی.
 در حفظ و نگهداری حجت خدا بیشترین تلاش را
 کردی.
 در وصلت با فرزندان رسول خدا روی آوردی.

در آن حال که آشنای به حق آنان بودی.

به صدق و راستی ایشان ایمان داشتی.

به مقام و جایگاهشان معترف بودی.

به دستور و ولایتشان بینا بودی.

دوستدار آنان بودی.

و همچنین انتخاب شده دلخواه ایشان بودی^(۱).

پروردگارا!

بتو اعتماد ورزیدم!

در طلب رضای تو هستم.

به اولیاءات پناه آورده و آنان را وسیله درگاهت قرار داده‌ام.

به آمرزش و بردباریت تکیه زده‌ام.

به کمک تو، خویش را نگاه داشته‌ام.

و به بارگاه مادر ولایت پناه آورده‌ام.

«فصل علی محمد و آل محمد»

۱ - متن زیارت حضرت نرگس علیها السلام :

«السلام علیک ایتهالصدیقه المرضیه، السلام علیک یا شبیه ام موسی، و ابنة حواری عیسی، السلام علیک ایتهالتقیه النقیه، السلام علیک ایتهالرضیة المرضیة، السلام علیک ایتهالمنعوتة فی الانجیل، المخطوبة من روح الله الامین، و من رغب فی وصلتها محمد سید المرسلین، والمستودعة اسرار رب العالمین، السلام علیک و علی آبائک الحواریین، السلام علیک و علی بعلک و ولدک، السلام علیک و علی روحک و بدنک الطاهر. اشهد انک احسن الکفالة، و اذیت الامانه، و اجتهدت فی مرضاة الله و صبرت فی ذات الله و حفظت سر الله و حملت ولی الله و بالغت فی حفظ حجة الله، و رغبت فی وصلة ابناء رسول الله، عارفة بحقهم، مؤمنة بصدقهم، معترفة بمنزلتهم، مستبصرة بامرهم، مشفقه علیهم، مؤثرة هواهم. (مصباح الزائر، ابن طاووس، ص ۴۱۳؛ و رک: المزار، شهید اول، ص ۲۳۴).

پروردگارا!

از زیارت او ما را نافع کن.

ما را بر محبتش ثابت قدم دار.

از شفاعت او و فرزندش محرومان مگردان.

از دوستی و مراقبت با او، ما را بهره‌مند ساز.

ما را با او و فرزندش محشور فرما^(۱).

«بعونک یا لطیف»

۱ - متن دعای بعد از زیارت حضرت نرگس علیها السلام :

«الهم ایاک اعتمدت، و لرضاک طلبت، و باولیائک الیک توسلت، و علی غفرانک و حلمک اتکلت، و بک اعتصمت، و بقبرام و لیک لذت، فصل علی محمد و آل محمد، و انفعنی بزیارتها، و ثبتنی علی محبتها، و لا تحرمنی شفاعتها و شفاعة ولدها، و ارزقنی مراقبتها، و احشرنی معها و مع ولدها کما وفقتنی لزیارة ولدها و زیارتها».

(مصباح الزائر، ص ۴۱۴؛ مفاتیح الجنان، ص ۱۰۳۳؛ رک: الصحیفه المبارکه، سیدمرتضی مجتهدی، ص ۶۱۵ و ۶۱۶).

«فهرست منابع و مآخذ»

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ۲- آثار البلاد و اخبار العباد، ذکریابن محمد بن محمود قزوینی، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۳- آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین)، قم.
- ۴- آشنایی با قرآن، مرتضی مطهری، ج ۴، انتشارات صدرا، تهران.
- ۵- آه عاشقان در انتظار موعود، گردآوری محمدعلی مجاهدی، انتشارات سرور، قم، ۱۳۷۶ ش.
- ۶- اثبات الوصیه، علی بن حسین مسعودی، انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۷- احدث التاريخ الاسلامی بترتيب السنین، الدكتور عبدالسلام الترمانی، طلاسدار، دمشق، ۱۴۱۱ ق.
- ۸- احقاق الحق، قاضی نورالله التستری، مكتبة المرعشی النجفی.
- ۹- احمد بن اسحاق قمی (امین امامت)، پژوهش ناصر باقری، نگارش محمدباقر پورامینی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۰- الارشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البيت، قم ۱۴۱۳ ق.
- ۱۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، یوسف بن عبدالله قرطبی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۲- اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ابن اثیر، نشرالمکتبه الاسلامیه، تهران.
- ۱۳- اسلام در زندان اتهام، شوقی ابوخلیل، ترجمه حسن اکبری مرزناک، مؤسسه انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- ۱۴- اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۵- اعیان الشیعه، سیدمحسن امین عاملی، دارالتعارف، بیروت.

- ۱۶- **الاغانی**، ابوالفرج اصفهانی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۷- **امام مهدی علیّه از ولادت تا ظهور**، سیدمحمد کاظم قزوینی، ترجمه دکتر حسین فریدونی، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۸- **الامبراطوریه البیزنطیه**، نورمان بینز، تعریب حسین مونس و محمود یوسفزاید، قاهره، ۱۹۵۰ م.
- ۱۹- **انحطاط و سقوط امپراطوری روم**، ادوارد گیبون، تلخیص دی.ام.لو، ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی)، بنگاه مترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲۰- **الانصاف**، سیدهاشم بحرانی، المطبه العلمیه.
- ۲۱- **ایران در آستانه یورش تازیان**، آ.ای. کولسینکف، ترجمه م. محیائی، تهران، آگاه، ۱۳۵۵ ش.
- ۲۲- **بحار الانوار**، علامه محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۲۳- **البدایه و النهایه**، ابن کثیرالدمشقی، دارالفکر، بیروت.
- ۲۴- **تاریخ اورشلیم**، دکتر سیدجعفر حمیدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۲۵- **تاریخ پیامبر اسلام**، دکتر محمدابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۲۶- **تاریخ تمدن**، ویل دورانت، ج ۳، ترجمه حمید عنایت، پرویز داریوش، علی اصغر سروش، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱ ش.
- ۲۷- **تاریخ تمدن**، ویل دورانت، ج ۴، ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم طاهری، ابوالقاسم پاینده، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۲۸- **تاریخ تمدن**، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۲۹- **تاریخ تمدن اسلام**، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرالکلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۳۰- **تاریخ جهانی**، ش. دولاندلن، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۳۱- **تاریخ الدولة العباسیه (خلاصه تاریخ ابن کثیر)**، محمدبن احمد کنعان، مؤسسه المعارف، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
- ۳۲- **تاریخ الشیعه**، شیخ محمدحسین مظفر، مکتبه بصیرتی، قم.
- ۳۳- **تاریخ الطبری**، الامم والملوک (تاریخ طبری)، محمدبن جریرالطبری، دارالکتب العلمیه.
- ۳۴- **تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران**، و.م. میلر، ترجمه علی نخستین.
- ۳۵- **تاریخ یعقوبی**، احمدبن ابی یعقوب، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۳۶- **تاریخ یعقوبی**، احمدبن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱ ش.

- ۳۷- تاریخچه شهر سامرا و زندگانی عسکریین، سیدمصلح‌الدین مهدوی، چاپ فردوسی، اصفهان، ۱۳۸۱ ق.
- ۳۸- تبصرة الولی، سیدهاشم بحرانی.
- ۳۹- تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل‌البیت.
- ۴۰- التراتیب الاداریه، عبدالحی‌الکتابی، دارالکتاب‌العربی، بیروت.
- ۴۱- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ ش.
- ۴۲- تقریب المعارف، ابوالصلاح‌الجلسی، جماعة‌المدرسین، قم.
- ۴۳- تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، فرد نیالد و وستنفلد و ادوارد ماهلر، با مقدمه دکتر حکیم‌الدین قریشی، فرهنگسرای نیاوران، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ۴۴- تنقیح‌المقال، شیخ‌عبدالله مامقانی، مکتبه‌المرتضویه، نجف، ۱۳۵۰ ق.
- ۴۵- جامع‌الرواة، محمد بن علی اردبیلی، مکتبه آیت‌الله‌المرعشی‌النجفی، ۱۴۰۳ ق.
- ۴۶- الجامع فی الرجال، شیخ موسی زنجانی، مطبعه پیروز.
- ۴۷- جمهرة انساب العرب، ابن حزم اندلسی، دارالمعارف، قاهره.
- ۴۸- جهان مسیحیت، اینار مولند، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۴۹- حضرت عبدالعظیم حسنی، (آفتاب ری)، محمدباقر پورامینی، نشر محبت، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ۵۰- حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، محمدجواد طبسی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۵۱- حلیه‌الابرار، سیدهاشم بحرانی، دارالمکتب‌العلمیه.
- ۵۲- حوادث بزرگ تاریخ، ویلیام دویت، ترجمه رضا امینی، حافظ، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۵۳- حیاة الامام الحسن العسکری علیه‌السلام، شیخ باقر شریف قرشی، دارالاضواء، بیروت.
- ۵۴- حیاة الامام العسکری علیه‌السلام، محمدجواد الطبسی، مکتب‌الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۵۵- خاتمیت، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۵۶- الخرائج و الجرائح، سعید بن هبة‌الله‌الراوندی، مؤسسه الامام‌المهدی (عج)، قم.
- ۵۷- خوشه‌های طلایی.
- ۵۸- الدرالمشور، جلال‌الدین سیوطی، دارالمعرفه، بیروت.
- ۵۹- دلایل‌الامامه، محمد بن جریر الطبری، المطبعه‌الحیدریه، نجف.
- ۶۰- الدولة البیزنطیه، الدكتورالسیدالباز‌العزینی، دارالنهضة العربیه، بیروت، ۱۹۸۲.
- ۶۱- دیوان اشعار خواجه‌ی کرمانی، باهت‌ام احمد سهیلی، انتشارات پارنگ، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۶۲- دیوان حافظ شیرازی.
- ۶۳- رجال ابی‌داود، حسن بن علی بن داود حلی، مطبعه جامعه تهران.

- ٦٤- رجال الطوسي، محمد بن حسن طوسي، مؤسسه النشر الاسلامي، قم ١٤١٥ ق.
- ٦٥- روزنه اي به خورشيد (ترجمه تبصرة الولي)، دكتور سيدحسن افتخارزاده، نيك معارف، تهران، ١٣٧٦ ش.
- ٦٦- روضة الواعظين، محمد بن احمد بن القتال النيشابوري، مكتبه الرضى، قم.
- ٦٧- رياحين الشريعة.
- ٦٨- سفرنامه ابن جبیر، محمد بن احمد بن جبیر، ترجمه پرويز اتابكي، انتشارات آستان قدس رضوي، مشهد، ١٣٧٠ ش.
- ٦٩- سفينة البحار ومدينة الحكم والاثار، شيخ عباس قمي، انتشارات كتابخانه سنائي، تهران.
- ٧٠- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزويني، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ ق.
- ٧١- سنن الترمذي، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٧٢- سنن الوارده في الفتن وغوائلها والساعة و اشراطها، ابو عمرو عثمان بن سعيد المقرئ الداني، دارالعاصمه، رياض، ١٤١٦ ق.
- ٧٣- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧ ق.
- ٧٤- سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٣٧٤ ش.
- ٧٥- السيرة النبويه، ابن هشام.
- ٧٦- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٧٧- صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل بخاري، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٠ ق.
- ٧٨- الصحيفه المباركه المهديه، سيد مرتضى مجتهدى، نشر حاذق، قم، ١٤١٩ ق.
- ٧٩- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر، مكتبه القاهره.
- ٨٠- طبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع البصرى، دار صادر و دار بيروت، بيروت.
- ٨١- الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، مطبعه خيام، قم.
- ٨٢- عثمان بن سعيد عمري (سفير آفتاب)، محمد باقر پوراميني، دار الحديث، تهران، ١٣٧٥ ش.
- ٨٣- العرب والروم، فازيليف روسي، ترجمه محمد عبدالهادي شعيره.
- ٨٤- العمدة، يحيى بن حسن اسدي معروف بابن بطريق، جماعة المدرسين، قم.
- ٨٥- عوالم العلوم والمعارف، عبدالله بن نورالله البحراني، مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم.
- ٨٦- غاية المرام في حجة الخصام عن طريق الخاص والعام، سيد هاشم بحراني، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
- ٨٧- الفتوح، ابو محمد احمد بن علي اعثم كوفي، ترجمه محمد بن احمد مستوفي هروي، به تصحيح غلامرضا طباطبائي مجد، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران ١٣٧٤ ش.
- ٨٨- فتوح الشام، ابي عبدالله بن عمر الواقدي، دار الجليل، بيروت.
- ٨٩- فرهنگ فارسي، محمد معين، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦٣ ش.
- ٩٠- الفصول المهمه، ابن صباغ، مطبعه العدل.

- ۹۱- **الكافي**، محمد بن يعقوب الكليني، دار صعب، بيروت.
- ۹۲- **كتاب الغيبة**، شيخ طوسي.
- ۹۳- **كشف الحق**، محمد صادق الخاتون آبادي، مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم.
- ۹۴- **كشف الغمه**، علي بن عيسى الاربلي، دارالكتب الاسلامي.
- ۹۵- **كفاية الاثر**، محمد بن علي الخزار القمي، منشورات بيدار، قم.
- ۹۶- **كفاية المهتدي (حاشيه كشف الحق)**.
- ۹۷- **كليات ديوان شهر يار**، مؤسسه انتشارات سعدي، تبريز، ۱۳۴۹ ش.
- ۹۸- **كمال الدين**، شيخ صدوق، انتشارات جماعة المدرسين، قم.
- ۹۹- **كنز العمال**، متقى هندي، مؤسسه الرساله، بيروت.
- ۱۰۰- **لغت نامه دهخدا**، دانشكده ادبيات دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۱۰۱- **لسان الميزان**، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
- ۱۰۲- **اللمعه دمشقيه**، تعليق سيد محمد كلانتري، دارالكتب الاسلاميه، بيروت.
- ۱۰۳- **مثنوي معنوي**، جلال الدين محمد بن محمد بن حسين بلخي رومي، به تصحيح رينولد. ا. نيكلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادي، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۱۰۴- **مجمع البحرين**، شيخ فخرالدين طريحي، ۱۳۰۹.
- ۱۰۵- **مجمع البيان في تفسير القرآن**، امين الدين طبرسي، كتابفروشي اسلاميه، تهران، ۱۳۷۴ ق.
- ۱۰۶- **مجموعه كامل اشعار نيما يوشيج**، تدوين سيروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۰۷- **محدثات شيعه**، دكتور نهلا غروي نائيني، انتشارات دانشگاه تربيت مدرس، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۰۸- **مدینه المعاجز**، سيد هاشم بحراني، تحقيق شيخ عبادالله طهراني، مؤسسه المعارف اسلامي، قم، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۰۹- **مرآة الجنان و عبرة اليقظان**، عبدالله بن اسعد يافعي، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۱۰- **مروج الذهب**، ابوالحسن علي بن حسن مسعودي، ترجمه ابوالقاسم پاينده، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۱۱- **المزار**، محمد بن ملكي العاملي (شهيد اول) مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم.
- ۱۱۲- **مسالك و ممالك**، ابن خرداد به، ترجمه سعيد خاكرند، انتشارات تاريخي ميراث ملل، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۱۳- **المستدرک على الصحيحين**، الحاكم النيشابوري، دارالفكر، بيروت.
- ۱۱۴- **مستدرک الوسائل**، ميرزا حسين النوري، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۱۱۵- **مسند ابى داود**، سليمان بن داود بن الجارود، دارالمعرفه، بيروت.
- ۱۱۶- **مسند ابى يعلى**، احمد بن علي بن المثنى، دارالمأمون للتراث، دمشق.

- ۱۱۷ - **مسند احمد**، احمد بن حنبل، دارالفکر، بیروت.
- ۱۱۸ - **مسند الامام الهادی**، جمعه الشيخ عزيز الله العطاردي، المؤتمر العالمي للامام الرضا عليه السلام، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۱۹ - **مصباح الزائر**، علي بن موسى بن طاووس، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۱۲۰ - **معارف و معارف**، سيد مصطفى حسيني دشتي، قم، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۲۱ - **معالم العلماء**، محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني، المطبعة الحيدرية، نجف.
- ۱۲۲ - **معجم احاديث الامام المهدي (عج)**، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۲۳ - **معجم البلدان**، ياقوت حموي، دار بيروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۲۴ - **المعجم الموحد**، محمود درياب، مجمع الفكر الاسلامي، قم ۱۴۱۴ ق.
- ۱۲۵ - **مفاتيح الجنان**، شيخ عباس قمي، انتشارات قائم، تهران.
- ۱۲۶ - **مكاتب الرسول**، علي احمد الميانجي، نشر يس، قم، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۲۷ - **مكارم الاخلاق**، حسن بن فضل الطبرسي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ۱۳۹۲ ق.
- ۱۲۸ - **مناقب آل ابي طالب**، محمد بن علي بن شهر آشوب، منشورات العلامة، قم.
- ۱۲۹ - **منتخب الاثر**، لطف الله صافي، قم.
- ۱۳۰ - **منتهى الامال**، شيخ عباس قمي، مؤسسه انتشارات هجرت، قم.
- ۱۳۱ - **المنجد**، دار الشروق، بيروت.
- ۱۳۲ - **منتهى المقال في احوال الرجال**، ابي علي الحائري، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۳۳ - **منهاج الكرامه**، العلامة الحلبي، حسن بن يوسف الحلبي.
- ۱۳۴ - **منهل الصفا**، محمود ابو الفيض المنوفي، دار النهضة.
- ۱۳۵ - **مهج الدعوات**، علي بن موسى بن طاووس، منشورات سنائي، تهران.
- ۱۳۶ - **مهدى موعود**، علامه مجلسي، ترجمه علي دواني، تهران.
- ۱۳۷ - **ميزان الاعتدال**، محمد بن احمد ذهبي، دار المعرفه، بيروت.
- ۱۳۸ - **الميزان في تفسير القرآن**، علامه سيد محمد حسين طباطبائي، منشورات اعلمي، بيروت، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۳۹ - **نامه ها و پيمانهاى سياسى حضرت محمد ﷺ**، دكتور محمد حميد الله، ترجمه دكتور سيد محمد حسيني، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۴۰ - **نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار**، شبلنجي، مكتبة المشهد الحسيني، قاهره.
- ۱۴۱ - **نغمه هاي كلك بهار**، ملك الشعراء بهار، مؤسسه چاپ و انتشارات علمي، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۴۲ - **الهداية الكبرى**، حسين بن حمدان الحضيبي، مؤسسه البلاغ.
- ۱۴۳ - **ينابيع المودة**، القندوزي، مكتبة بصيرتي، قم.

«مجموعه بانوان نمونه»

- ۱ - هاجر، اسوه استقامت منتشر شده است
- ۲ - فاطمه بنت اسد منتشر می‌شود
- ۳ - نرگس، مدم خورشید منتشر شده است
- ۴ - فزه، همراز زهرا علیها السلام منتشر می‌شود
- ۵ - حمیده مصفاة، مادر امام کاظم علیه السلام منتشر می‌شود
- ۶ - زندگینامه حضرت مریم منتشر می‌شود
- ۷ - زندگینامه آسیه منتشر می‌شود
- ۸ - زندگینامه ام سلمه منتشر می‌شود
- ۹ - فاطمه بنت الحسن منتشر می‌شود
- ۱۰ - حوا منتشر می‌شود